

می‌آورد که اینجا کف دریا بوده است. مثلاً در بارفروش هنگام حفر یک چاه در عمق نسبتاً زیاد لنگری یافتند. چنان می‌نماید که دریا در دو سمت جنوب و مشرق عقب می‌رود. گویند دو شهر استرآباد و لنگرود (در استان گیلان) سابقاً در کنار دریا قرار داشته‌اند. اکنون استرآباد پنجاه ورست و لنگرود ده ورست از دریا فاصله دارند. آکادمی پادشاهی علوم روسیه دست نویس جالبی با یادداشتهای دستی فلدمارشال سوارف<sup>۱۰</sup>؛ راجع به آبادیهای دریای خزر دارد. آنچه سووروف در آنجا درباره گیلان می‌گوید به وضوح نشان می‌دهد که برای نمونه لنگرود نودسال پیش هنوز در ساحل قرار داشته است.

بخشی از مردم می‌گویند اسکندر به طبرستان آمد، چند روزی در نزدیکی ساری توقف کرد و در آنجا به تفریح، بازی و ژیمناستیک پرداخت، در حالیکه نویسندگان شرقی تاسیس ساری را در سده هشتم پس از میلاد می‌دانند. بدین سان باید تردید داشت که این شهر در زمانی که فردوسی می‌گوید وجود داشته است.

هرچند افسانه‌های مربوط به پهلوانان ایرانی که در افواه عامه به جای مانده کاملاً باور کردنی نیستند ولی نشان دهنده این واقعیت‌اند که صحنه عملیات آنها همیشه کوهستان و نقاط مرتفع بوده است، مثلاً دماوند، نه ساحل دریا. از آن گذشته اگر در ساحل به چند نام به ظاهر بسیار قدیمی برمی‌خوریم به این جهت است که یک قوم هنگام مهاجرت از نقاط دیگر به ساحل این نامها را با خود آورده است.

بسیاری جویها و رودها که در جهات مختلف استانهای ساحلی جریان دارند و همگی به دریای خزر می‌ریزند در ارتفاعات کوهستان البرز سرچشمه دارند. اهالی می‌گویند تنها مازندران به اندازه روزهای سال رودخانه دارد. طبق اظهار آنان در سراسر کرانه دریای خزر دشت‌های ترکمان، یا از رود گرگان، در شرق گرفته تا گمرگخانه آستارا در کرانه غربی ۱۳۶۲ (؟) رود وجود دارد. در میان این رودها جالب‌ترین آنها از لحاظ درازا و پهنا از شرق به غرب

عبارتنداز: نکا، تجن، تالار، بابل، فری کنار، هراز یا هرز در مازندران و سفید رود در گیلان. در استان استرآباد رود مهمی وجود ندارد.

هیچ یک از رودهایی که نام برده شد قابل کشتیرانی نیستند، عمق یکنواختی ندارند و در دهانه کم عمقند. دیگر رودهای کوچک و جویها چنان بی‌اهمیتند که جز در بهار که برف کوهستان آب می‌شود در سایر مواقع سال می‌توان پیاده از آنها عبور کرد. رودهایی که بزرگترند در بهار طغیان می‌کنند، زمینهای اطراف آنها را آب می‌گیرد و کمتر اتفاق می‌افتد که روستاهای واقع در کرانه‌ها دستخوش آسیب فراوان شوند. در این هنگام مسافرت در این نواحی بسیار دشوار است زیرا تقریباً در هیچ جا پل وجود ندارد و به طور کلی عبور از پهنای رودخانه فقط در نقاط معینی میسر است زیرا کرانه‌ها چنان از جنگل و بوته‌های انبوه پوشیده شده‌اند که شاخه‌های دوسوی رود در یکدیگر فرو می‌روند. مناسب‌ترین ماهها برای مسافرت، ماه مه، ژوئن، سپتامبر، اکتبر و نوامبر است. در دیگر اوقات سال گرما و ریزش باران که گاه هفته‌ها می‌پاید مسافرت را ناممکن می‌سازد. در این اوقات راهها نیز تغییر می‌کنند و دورترند، زیرا چاروادارها برای پرهیز از زمینهای باتلاقی ناچارند راه خود را دور کرده و گذرایی از میان جنگل بیابند، به طوری که بایستی برای طی کردن مسافتی به درازای ۳ تا ۴ کیلومتر ۵ تا ۶ ساعت وقت صرف کنند.

از این رو هرگز نمی‌توان از اهالی اطلاع درستی در باره فاصله بین آبادیها دریافت کرد، زیرا هر کسی طبق نظر خود حساب می‌کند. در اینجا هیچکس به اندازه گیری در ارتباط با نقشه برداری مبادرت نمی‌کند. برای تعیین مسافت بین دو نقطه دو نوع فرسنگ معمول است: سنگین برای فصل بد و سبک برای فصل خشک. فرسنگ سنگین معادل میل آلمانی و فرسنگ سبک ربع میل کوتاهتر است، به طوری که طول فرسنگ بستگی به وضع هوا، فصل و وضع راهها دارد. از آن گذشته طول فرسنگ در هر استان متفاوت از استان دیگر است. در یکی فرسنگ سبک ۳ / ۴ میل و در دیگری یک میل تمام یا بیشتر از آن محاسبه می‌شود. مسافتهای کوتاه تر از نیم فرسنگ را به ندرت حساب می‌کنند و بیشتر با عبارت مبهمی به آن اشاره می‌کنند، مانند نزدیک است،

دور نیست و جز این.

چنان بر می آید که نام گذاری یک آبادی به دوری یا نزدیکی آن با حوزه و منطقه، بلوک یا محل نیز بستگی دارد. بدین سان غالباً اتفاق می افتد که اهالی منطقه خود را وقتی دور از آن هستند بلوک و همان منطقه را در هنگام دیگر محل می خوانند و برعکس. و همچنین یک بلوک واقع در نزدیکی یک شهر را غالباً محل می نامند. اما محل در نظر روستایی همان محله یعنی روستای متعلق به یک شهر است. این کیفیت بیشتر زمانی مشاهده می شود که انسان با چاروادار به بلوکهای مختلف سفر می کند و هنگام عبور از آن، آنرا محل می نامند، اما پس از دور شدن از آن همان محل را بلوک می خوانند. بسیاری از مردم اصلاً به این اصطلاحات آشنا نیستند و شهر را جایی می دانند که بازار بزرگی دارد و محله یا ده جایی است که ابداً بازار ندارد یا فقط بازار کوچکی دارد.

شاه عباس می خواست امکان ارتباط بهتری را بین بنادر در هر فصل سال تامین کند و به این واسطه بین مراکز استانهای ساحلی جادهای احداث کرد که هنوز بخشی از آن برجاست. این راه شوسه که معمولاً آن را خیابان می نامند به موازات ساحل از استان آذربایجان در غرب با عبور از کسگر و انزلی و بارفروش و استرآباد پس از عبور از روی رود گرگان و تنگه به بسطام و مشهد منتهی می شود. این جاده که در جهت جنوب در البرز و نزدیکی علی آباد و خرم آباد انشعاب می یابد با سنگهای بیابان ساخته شده و نسبتاً محکم به هم کوئیده شده اند. جاده در وسط کمی برآمدگی داشت و نسبتاً پهن بود. در هر دو قسمت آن گودالهایی برای ریزش آب وجود داشت. در تمام طول آن ساختمانهایی به فواصل دو میل از یکدیگر جهت استراحت مسافران ایجاد شده بود. سال احداث این جاده را ۱۰۳۱ (۱۶۲۱/۲) می دانند. از آنجا که پس از شاه عباس هیچگونه تغییری در این جاده صورت نگرفته، این جاده وضع بسیار بدی دارد، اما اهالی کوشش دارند حتی الامکان از آن استفاده کنند.<sup>۱۰۵</sup>

تمامی بناهای دیگر شاه عباسی، کاخها، کاروانسراها، پلها و غیره نیز که هنوز هم توجه مسافران را به خود جلب می‌کنند وضع همین خیابان را دارند. تمامی آنها مخروبه‌اند و هیچگاه تعمیر نشده‌اند. در پاره‌ای از آنها چوپانان و چارواداران در حال عبور منزل می‌کنند و در اتاقهای سابقاً مجلل اسبهایشان را می‌بندند و با چارچوبهای درها و پنجره‌ها آتش روشن می‌کنند. بناهای دیگری هم هستند که به کلی فرو ریخته‌اند و چیزی جز توده‌هایی از سنگ و آجر نیستند. راجع به کاخهای شاه عباس مانند هر ساختمان کهنه دیگری در میان مردم افسانه‌ای شایع است مبنی بر این که زیر آنها گنج‌هایی نهفته است. همه جا پیرامون کاخها، امامزاده‌ها و بناهایی از این قبیل که در جنگلها و دشتها پراکنده‌اند، شیارها و سوراخهایی دیده می‌شود که جویندگان گنج کنده‌اند.

بخشی از این جاده تعمیر شود. می‌نویسند: نزدیکترین راه از تهران از روی کوه البرز به ساحل دریای خزر باید ایجاد شود. همچنین در نظر است که جاده‌های جدید و ستبری به مازندران و مرکز بارفروش و ساری ساخته شود. به این منظور میلی کافی در اختیار یک مهندس بیگانه که در خدمت اعلیحضرت شاه است قرار داده و به مقامات محلی دستور داده شده است که در راه سازی به او کمک شود. در زمان حاضر رفت و آمد بین تهران و شهرهای ساحلی به علت جنگلهای غیر قابل عبور، باتلاقها و پرتگاههای خطرناک که در فصل باران هرگونه حرکتی را غیرممکن می‌سازند بسیار دشوار است. چنانچه جاده جدیدی ساخته شود که روی آن نه تنها اسب و قاطر بلکه همچنین شتر و دیگر (چارپایان) بتوانند حرکت کنند قسمت اعظم ناراحتیها برطرف خواهد شد. از آنجا که استانهای ناحیه خزر نیازمندیهای تهران و عراق را در زمینه فرآورده‌های کشور و کالاهای وارداتی از حاجی طرخان تامین می‌کنند می‌توان با اطمینان گفت که با ایجاد راههای ارتباطی جدید تهیه کالاها سریعتر و بیشتر شده و همراه با کاهش هزینه حمل و نقل قیمتها نیز تنزل می‌کنند. « در همین شماره می‌خوانیم: » از خانقین به بوشهر شروع به سیم کشی تلگراف کرده‌اند. این خط بعداً با خط ترکها و در بغداد به خط انگلیسی و هند شرقی متصل خواهد شد. سیمهای آن را از عمان تا ساحل هندوستان در کف دریا قرار می‌دهند. کارهای سیم کشی تلگراف را از کرمانشاه به همدان و تهران، از خانقین تا کرمانشاه، از اصفهان به کاشان و از کاشان تا پایتخت (تهران) شروع کرده‌اند و می‌توان پایان آن را در آتیه نزدیک انتظار داشت. در شماره ۲۸ ربیع الاول (۱۸۶۴) : سیم کشی تلگراف در فارسستان با جدیت تمام انجام می‌شود. تا به حال سیم کشی را از بوشهر (بنربوشهر) به شیراز آغاز کرده‌اند. قوام الدوله عملیات را با جدیت تمام پیش می‌برد و تکمیل آن نزدیک است. عنقریب امکان آن را خواهیم داشت که با کمک این اختراع جدید تلگراف و اخبار دریافت کنیم.

می‌گویند در بالای محلهایی که گنجها در آنها نهفته‌اند دو کتاب حاوی اطلاعات لازم قرار دارد: کتاب شاه و کتاب وزیر. چنین حکایت می‌کنند که پادشاهان ایران به منظور تامین آتیه خود وزیران خود را با مبالغ هنگفتی به سرزمینهای ساحلی و دیگر استانهای دور افتاده می‌فرستادند تا این مبالغ را در نقاط معینی دفن کنند. وزیران نیز به همین منظور وجوه را در نقاطی که بنظرشان مناسب می‌آمد دفن می‌کردند و نکات لازم را در کتابی ثبت می‌کردند. از این رو دومین کتاب، راهنمای صحیحتری است. معلوم نیست این کتابها در دست چه کسانی است، لکن هیچ شکی در موجودیت آنها وجود ندارد.

البته غالباً مبالغ هنگفتی بدون کاوشهای قبلی و فقط براساس شایعه یافت می‌شود. مثلاً در بار فروش برای ما حکایت کردند که مردی از اهالی تهران که از قرار کتاب وزیر را در اختیار داشت آمده است تا در نزدیکی مدخل کاخ یا دروازه شهر به کاوش برای یافتن گنج مبادرت کند. لیکن زحمات وی بی اجر مانده است. ولی در بیرون شهر در باغ شاه پشت باغ «ملکار»<sup>۱۰۶</sup> گودالی را به ما نشان دادند که در ته آن یک نوع گنبد وجود داشت. بنا به مشهور در اینجا مکرر پول یافته‌اند.

عمدتاً درویشان دوره گردی که به جستجوی گنج اشتغال دارند، چنان که گویند برای این منظور کتابهای کوچک ویژه‌ای دارند که محتوی مناجاتها و دعاهای اسرار آمیزی هستند. این کتابها را در پای چراغی و در نقطه‌ای که گنج باید آنجا باشد قرار می‌دهند. اگر چراغ درست قرار گرفته باشد خودبخود شروع به چرخیدن می‌کند و در آن صورت در آن نقطه به حفاری می‌پردازند. چنانچه چراغ بی حرکت بماند آن را در نقطه دیگری می‌گذارند. این کار را آنقدر ادامه می‌دهند تا سرانجام یکبار بچرخد. بدین سان درویشان سالهای متمادی از محلی به محل دیگر و از امامزاده‌ای به امامزاده دیگری می‌روند و در سراسر زندگی در حرکت و پیاده روی هستند. آنان در هر زمان در گورستانها،

امامزاده‌ها، بقاع و دیگر اماکن متبرکه دیده می‌شوند. در هیأت زائرانی که پیاده به شهرهای مقدس می‌روند، سادات (اعقاب پیامبر)، مشهدیها (زائرانی که در مشهد بوده‌اند)، حاجیها و دیگر متدینین به چشم می‌خورند. بدون هیچگونه نقشه‌ای از قبرها دیدن می‌کنند و غالباً نمی‌دانند که کی در آن محل مدفون است و هر امامزاده را به نام قدیسنی می‌نامند که می‌شناسند: حسن، حسین، موسی که به دست سنیها شهید شده‌اند و به گفته آنان همواره در همان محل مدفونند که آنان به آنجا راه می‌پیمایند.

مسافران اروپایی اشاره می‌کنند که کرانه جنوبی دریای خزر از لحاظ شرایط اقلیمی و رستنیها شباهت زیادی به هندوستان دارد. در هر دو کشور برنج، نیشکر و پنبه تولید می‌کنند. در هر دو کشور بئر، گاو میش و گوسفند وجود دارد. و گویند سابقاً فیل هم در مازندران بوده‌است. برخی از مردم آداب و رسوم معمول در هندوستان را دارند. مثلاً بارها را به کمک چوبی بر شانه‌ها حمل می‌کنند که نه در سایر نقاط ایران و نه در ترکیه معمول است. مورخان ایرانی مازندران را هندسفید می‌نامند. در آب و هوای گرم این استانها می‌توان با مختصر مراقبتی در تمام طول سال کلیه رستنیهایی را به عمل آورد که در کشور ما در گرم خانه‌ها پرورش داده می‌شوند. زیرا در اینجا زمستان با برف وجود ندارد. برف فقط در کوه دوام می‌آورد و در ساحل فوراً آب می‌شود. درختانی که با سرد شدن هوا برای مدت کوتاهی برگشان می‌ریزد در ماه ژانویه دوباره شکوفا می‌شوند. درختان لیموترش، نارنج، پرتقال، سرو و همچنین عشقه در تمام سال سبزند. اما این گیاهان فراوان و گوناگون و این باغهای میوه که سراسر سه استان شمالی کشور ایران را فرا گرفته‌اند تقریباً بهیچوجه مورد توجه اهالی نیستند. چارواکارها با حیوانات زیر بار خود برای کوتاه کردن راه از وسط باغها عبور می‌کنند و هیچ توجه ندارند که شمار زیادی درختان شکسته را در پشت سر به جا می‌گذارند. البته به عقیده آنها امر مهمی نیست و معمولاً فقط می‌گویند: «عیبی ندارد».

صرفنظر از فراوانی رستنیها، آب و هوای این مناطق بسیار ناسالم است، به ویژه در ماههای دسامبر و ژانویه که باد شمال و شمال شرق ابرهای باران زا را با

خود می‌آورد و پس از برخورد با کوهستان البرز باعث ریزش شدید باران و طوفان می‌شوند و به لنگر گاههای انزلی و مشهد سرآسیب می‌رسانند. در ماه فوریه برف کوهستان شروع به آب شدن می‌کند و ساحل از مه پوشیده می‌شود. از روستاهای آلوده و کثیف و گودالهای اطراف آنها که همه گونه پلیدیها و لاشه‌ها را در آنها می‌ریزند دمه‌های خفقان آور و زیان بخشی برمی‌خیزد که موجب تبهای بدخیم هستند.

هر چند چاه سرایان ایرانی می‌کوشند مازندران را سرزمین گل و عشق توصیف کنند، جایی که بلبلان گوش را می‌نوازند، هوای آن نه سرد و نه گرم است و در آن بهاری همیشگی حکم فرماست، اما در واقع بهار در اینجا به هیچ وجه مطبوع نیست و نه تنها بیگانگان بلکه اهالی هم که به این آب و هوا خو گرفته‌اند به ندرت از تسهایی که در این فصل از سال شیوع دارد مصون می‌مانند.<sup>۱۰۷</sup>

روستاهای فراوان استانهای ساحلی در میان بیشه‌ها، جنگلها و کشتزارها با چنان بی‌نظمی پراکنده‌اند و غالباً چنان به یکدیگر نزدیکند که نمی‌توان انتهای یکی و ابتدای دیگری را تعیین کرد. ساکنان معمولاً در نهایت فقر زندگی می‌کنند و اربابان تقریباً همگی دامدارند. غنای طبیعت و رستنیها سودی عاید این سرزمین نمی‌کند. حرص و طمع حکام و مالیاتهای بیش از اعتدال، مردم را زیر فشار دارد. حتی آزادی اهالی برای مهاجرت و سکونت در جای دیگر نفعی در پی ندارد زیرا در کشور خود به هر جا که روند با همین اوضاع روبرو هستند.

همچنان که در دوران باستان اقوام بسیار گوناگونی مانند: کادوسیان، هیرکانیان، تاپوریان و جز آنها در این کرانه‌ها زندگی می‌کردند و تصور می‌رفت در گویشهای محلی آنان بقایای زبان پارسی باستانی وجود داشته باشد،

۱۰۷ - به نظر می‌رسد اولناریوس Olearius که در جلد دوم اثر خود، در صفحه ۱۳ می‌گوید: «ما به تجربه دریافته‌ایم که در سراسر ایران هیچ استانی وجود ندارد که هوایش بهتر و ملایمتر از هوای مازندران باشد.» در مازندران نیوده است. من در اینجا اضافه می‌کنم که بلبلهای مازندران آنقدرها هم خوب نمی‌خوانند.

هنوز هم اهالی به اقوام مختلفی تعلق دارند که به گویشهای گوناگونی سخن می‌گویند و به پژوهشگران زبان شناسی عرصه وسیعی برای بررسی عرضه می‌دارند. گویش استرآبادی بیش از دیگران به زبان فارسی نزدیک است. با وجود این کردها، بلوچها، افغانها و دیگران که به اینجا مهاجرت کرده‌اند به زبان خاص خود سخن می‌گویند و مطلقاً فارسی نمی‌فهمند. مردم مازندران گویش ویژه خود را دارند و به سختی قادر به فهم گفته‌های نزدیکترین همسایه‌های خود در استرآباد هستند. در گیلان معمولاً گیلکی صحبت می‌شود که ریشه‌اش مانند مازندرانی زبان فارسی است. با وجود این اهالی مازندران و استرآباد آنرا کم می‌فهمند. اقوام ساکن گیلان علیابۀ تاتی<sup>۱۰۸</sup> سخن می‌گویند و دیگر گویشها را کم می‌فهمند. همین کیفیت در مورد خان نشینهای طالش حکمفرماست. در استانهای ساحلی علاوه بر این اقوام تعداد زیادی مهاجر از دیگر نقاط مانند عبدالملکی، خواجه‌وند، شرف‌وند، گیرلی، افغانها، گذارها، ایلات گوناگون و جز اینها دیده می‌شود که همگی گویش خاص خود را دارند و برای دیگران کم مفهوم است. این اقوام مهاجر بیشتر در نواحی کوهستانی سکنی گزیده‌اند و از دامپروری و راهزنی امرامعاش می‌کنند.

یکی از ویژگی‌های ساکنان استانهای ساحلی تدین و پای بندی آنان به انجام فرائض دینی است. حتی می‌گویند مردم اینجا بیش از تمام نقاط کشور تحت نفوذ روحانیون که در اینجا حتی از نفوذ حکومتها هم بیشتر است قرار دارند.

همه جا و در شهرها تقریباً در هر کوچهای تکیه‌هایی (ساختمانهای مقدس) دیده می‌شود که مردم در آنها گرد می‌آیند تا به داستان غم‌انگیز سرنوشت پسران علی (ع) گوش فرا دارند.

برجسته‌ترین شخصیتها بین روحانیون در این اواخر عبارت بودند از: احمد ملامحمد رضای مجتهد در استرآباد با چنان حیثیتی در میان مردم، که حکام

۱۰۸ - نام عمومی دسته‌ای از لهجه‌های مرکزی ایران که با تاتی از يك طرف و با طالشی از طرف دیگر مرتبط است. البته تاتی قفقاز صورت تحول یافته‌ای از زبان فارسی است. (م)



نیز در صدد جلب عنایتش بودند. حاج ملا رفیع مجتهد در گیلان. وی علیرغم سالخوردگی بسیار فعال و تندرست بود و بدون موافقت او اوامر حکومت در گیلان اجرا نمی‌شد. مجتهد دیگری با همین شهرت، حاجی ملاصادق بود که در پایان سال ۱۸۶۰ درگذشت. مجتهدان بارفروش آقا سید ربیع و صادق بودند. این دومی از فرط پیری اطوار بچگانه‌ای داشت، سخت کناره‌گیر بود و نفوذ چندانی میان مردم نداشت. تنها اندیشه وی این بود که سرانجام همه مردم باید مسلمان شوند.

کرانه جنوبی دریای خزر برای روسیه از لحاظ بازرگانی به عنوان کوتاهترین راه تا آسیای مرکزی، خیوه، بخارا، هندوستان و جز اینها حائز اهمیت است. اگر به گفته استرابون اعتماد کنیم در دوران باستان بین کرانه‌های شمالی و جنوبی دریای خزر روابط بازرگانی وجود داشته است. وی از یک قوم «اُتورسی سرمتی»<sup>۱۰۹</sup> سرمتی سخن می‌راند که توسط ارمنیها و مادها از هندوستان و ناحیه بابل کالاهایی دریافت می‌کردند که با شتر حمل می‌شد. چنان بر می‌آید که روسها با استانهای شمالی ایران در اواسط سده شانزدهم و درست هنگامی آشنا شدند که نخستین کشتیهای بادبانی در دریای خزر حرکت آغاز کردند، لیکن هنوز در آن هنگام بازرگانی قوام نیافته بود، زیرا در آن زمان گیلان و مازندران در دست ترکها بود که اجازه ورود به اروپائیان را نمی‌دادند. از این رو بازرگانی در قفقاز و در شیروان سابق (شماخی) متمرکز بود و بیشتر انگلیسیها بدان اشتغال داشتند. از زمان پطر کبیر به بعد سواحل دریای خزر مدتی در دست روسها بود ولی امپراتریس آنا آنها را به ایران پس داد. نا آرامیهای داخلی ایران که تا کرانه‌های جنوبی دریای خزر کشیده می‌شد، و بی تفاوتی اهالی نسبت به منافع کشورشان باعث شده است در حال حاضر هم بازرگانی منشاء چنان سودهایی نباشد که به حکم ثروت این استانها می‌توان از آنها انتظار داشت.

۱۰۹ - Aorsii یا سرامطه قوم قدیم چادرنشین آریایی، احتمالاً منسوب به مسکوتها که از قرن ۴ قبل از میلاد تا قرن ۳ بعد از میلاد بر روسیه جنوبی و دشتهای قفقاز استیلا داشتند. (م)

شرکت بازرگانی ماوراء خزر در سالهای اخیر توجه خاصی به بازرگانی با ایران مبذول داشته و بنیان‌گذاران آن «بارون فن تورناو» و بازرگان بزرگ و ثروتمند «کوکوروف»<sup>۱۱۰</sup> می‌خواستند در استان استرآباد در جزیره آشوراده، در شاهرود، بسطام، مازندران، گیلان و جزاینها شعباتی دایر کنند. متأسفانه شرکت بازرگانی ماوراء خزر نمی‌توانست با ایرانیان بر پایه اصولی که می‌خواست به بازرگانی بپردازد. از آن گذشته نه تنها ایرانیان هیچ کمکی به آن نکردند بلکه از همان بدو امر برای آن ایجاد اشکال هم کردند. این امر منجر به جریانات نامطبوعی شد. من در اینجا به اختصار وضع شعبه‌ای را که شرکت می‌خواست در مرز ترکمن صحرا تاسیس کند بیان می‌کنم:

شعبه قبلی که متعلق به یک تجارتخانه مستقر در مسکو بود در ساحل نزدیک گز به فاصله کمی از ساحل قرار داشت. این شعبه عبارت از یک ساختمان یک اشکوبه با یک اتاق در بالای آن بود که یک کارمند روسی در آن سکنی داشت. در اشکوب همکف یک فروشگاه و در جنب ساختمان، انباری برای نگهداری کالاهای وارده قرار داشت. حیاط شعبه با نرده‌ای صرفاً برای محافظت در برابر شغالها که در ساحل زیاد بودند محصور بود. در ورودی و در سمت روبه جنگل یک حمام قرار داشت. شعبه تقریباً ۱۵۰ قدم از ساحل دور بود بدین ترتیب از طغیان آب نسبتاً در امان بود. راه پیاده روی به حمام از روی رود کوچک «کلا» عبور می‌کرد که در پشت شعبه جریان داشت. حمام را فقط در مواقعی گرم می‌کردند که ساحل پر از جمعیت بود و از ترس ترکمنها با احتیاط بسیار از آن استفاده می‌کردند. هر بار که استحمام می‌کردند دور تا دور را نگهبان می‌گماردند. هنگام ضرورت پرچم روسیه را بر فراز برج دیده بانی شعبه می‌افراشتند. این علامتی برای کشتی نگهبان است که از ایستگاه دریایی آشوراده به اینجا احضار شده اما به علت کمی عمق آب در ساحل استرآباد و تقریباً به فاصله ۲۰۰ بغل از ساحل لنگر انداخته است. همین که پرچم در بالای برج دیده‌بانی شعبه برافراشته می‌شد، نشانه‌ای بود مبنی بر

این که احتیاج به کمک است. و کشتی نگهبان در جواب و به نشانه این که علامت را دیده پرچم را پایین می‌کشد. این علامت بویژه مورد نفرت ترکمنها بود که آن را محافظت دائمی ساحل نشینان از طرف ایستگاه دریایی می‌دانستند و به این جهت روز بندرت نزد یک گذرگاه<sup>۱۱۱</sup> ظاهر می‌شدند. هنگامی که شرکت بازرگانی ماوراء خزر در سال ۱۸۵۷ تاسیس شد «بارون فن تورناو» پس از مسافرت به استانهای شمالی ایران به منظور ایجاد رابطه منظمی با ترکمنها که در کرانه شرقی دریای مازندران و در مرز استان استرآباد به صورت عشایری زندگی می‌کردند، به حکومت ایران پیشنهاد کرد شعبه را از گز به ساحل ترکمن منتقل کند و ساختمان در ساحل رود سیاه جو یا باغو روی تپه‌ای به فاصله دوورست از خلیج استرآباد روی دشت ترکمن برپا شود. در آن صورت چارواداران می‌توانستند در فصول بدسال از شاهرود به جای گز، واز کوهستان راه و طنا و امامزاده خراب شهر را در پیش گیرند و در فصول خوب سال از طریق استرآباد بین دو امامزاده به روستاهای «باغو» و «کرکنده» بروند. آن وقت کاروانها می‌توانستند در محل شعبه بازرگانی به هم برسند و کالاها را از آنجا از طریق رودخانه «سیاه جو» به خلیج استرآباد حمل کنند.

آقای «فن تورناو» به نام شرکت بازرگانی به دولت ایران توضیح داد که این شرکت برای شعبه خود به دو انبار برای کالاهای ایرانی و روسی، دو منزل برای کارکنان شرکت، دو خانه با ساختمانهای جنبی آن برای آشپزخانه، حمام، انبارهایی برای بازرگانان ایرانی که به اینجا می‌آیند، یک منزل برای چارواداران و طویله‌های آنها، یک خانه برای شعبه بازرگانی با آشپزخانه و اتاق حمام و داروخانه و یک کاروانسرا با حیاط برای مسافران ایرانی نیاز دارد. تمامی شعبه بازرگانی با همه ساختمانهای فرعی باید فضایی معادل ۳۰۰ بغل مربع را دربرگیرد. برای این که بارگیری و تخلیه کشتیها به راحتی انجام شود، باید یک اسکله راحت و محکم ساخته شود. شرکت حاضر بود که کلیه هزینه‌ها را تقبل و نیز تعهد کند ساختمانها را به حکومت ایران واگذارد و برای

استفاده از آنها کرایه‌ای که مورد موافقت طرفین باشد بپردازد و مبلغ لازم برای ساختمان را به حساب پیش پرداخت کرایه منظور دارد. به این شرایط مساعد ایران چنین پاسخ داد:

۱- ماوراء خزر بایستی تعهد کند مبلغی را که صرف ساختن انبارهای کالا برای یک شرکت بازرگانی در مسکو شده و اکنون منفعتی از آن عاید نمی‌شود بپردازد.

۲- انبارهای کالا و شعبه بازرگانی به هزینه حکومت ایران ساخته می‌شوند و شرکت کرایه پنج سال را پیشاپیش می‌پردازد که تمامی سرمایه لازم برای ساختمان با احتساب نرخ بهره بیست درصد معمول در استرآباد است.

۳- قرار داد از ابتدا برای پنج سال بسته می‌شود و پس از سپری شدن سه سال اول برای پنج سال تمدید می‌شود. در قرار داد دوم پرداخت از آغاز هر سال پیشاپیش صورت می‌گیرد و پس از هشت سال قرار داد دوباره برای پنج سال تمدید می‌شود.

۴- چنانچه شرکت انبارهای کالا را طی یکی از این سالها واگذار کند باید مبلغ قرارداد پرداخت گردد.

۵- انبارهای کالا باید همیشه یک سرایدار از طرف حکومت داشته باشند که حقوق سالیانه‌ای به مبلغ صدتومان از شرکت دریافت می‌کند.

۶- چنانچه انبارهای کالا دستخوش آتش سوزی شوند حکومت به کرایه کامل تا پایان قرارداد قناعت می‌کند.

۷- حمل کالا توسط چارواداران ایرانی انجام می‌گیرد. شرکت، حق نگهداری قاطر ندارد تا آنکه زیانی متوجه چارواداران نشود.

با وجود آن که ماده ۵ عهدنامه ترکمنچای به روسها این حق را می‌دهد که برای نگهداری کالاهای خود انبار اجاره کنند، این شرایط به خوبی مبین آن نیست که داشتن شعبه‌ای برای شرکت بازرگانی ماوراء خزر در کرانه دریای مازندران را غیر ممکن سازند. اما از آنجا که شرکت این شرایط را نپذیرفت حکومت استرآباد از جمله دستور داد که به بازرگانان ساکن کرانه، خوار و بار نرفروشد تا آنها مجبور شوند ساختمان نیمه مخروبه‌ی شرکت را کرایه کنند.

در مدتی که مذاکرات در این زمینه جریان داشت، برخی دگرگونیها در گز ایجاد شد. اداره گمرک را مستاجر جدیدی به نام «عباس قلی اریاب» یعنی کدخدای بارفروش که تا آن زمان مستاجر گمرک مشهدسر بود اجاره کرد. وی اینک حاضر به پرداخت دوبرابر مال الاجاره قبلی، یعنی سالانه سه هزار تومان به جای هزار و پانصد تومان شده بود و به همین جهت شخصاً به ساحل آمد. چون در اختیار گرفتن گمرک پیش از انقضاء مدت اجاره قبلی انجام می گرفت،<sup>۱۱۲</sup> بین دو مستاجر بر سر این سؤال که گمرک کالاهایی که هنوز ترخیص نشده‌اند و در کرانه هستند متعلق به کیست؟ مشاجره در گرفت. مستاجر جدید به فرمانی که در دست داشت استناد می کرد. لیکن مشاجره به خودی خود پایان یافت، به این نحو که در ساحل، یک آتش سوزی رخ داد و همه ساختمانها و کالاهای مورد بحث را از بین برد. از قرار معلوم آتش از کشتزارهای درو شده‌ای سرایت کرده بود که آنها را برای از بین بردن حشرات آتش زد بودند. تقریباً پنج هزار پود پشم و به همان اندازه میوه‌های مختلف سوخت. خسارت بازرگانی جمعاً بالغ بر ۱۰۰۰۰ تومان بود. آنچه را توانستند از آتش حفظ کنند کالاهای شرکت بازرگانی ماوراء خزر بود که در جعبه بسته‌بندی شده بود و با کالسکه دولتی که در شعبه شرکت قرار داشت می‌بایست به تهران حمل شود. به گفته ایرانیان این کالسکه هدیه‌ای از امپراتور فرانسه به شاه ایران بود.

روزی که این آتش سوزی رخ داد باد گرمی از سمت کوه می‌وزید و هوا شرجی بود. روز ۴ ژانویه ۱۸۵۹ طوفان شدیدی در گرفت و امواج خلیج را چنان بالا برد که تقریباً نیمی از جزیره آشوراده زیر آب رفت. کشتی بخاری «ولگا» که در لنگر گاه بود از دو لنگر خود کنده و به جزیره پرت شد. یک کشتی بازرگانی از لنگر گاه به سوی دریا رانده شد و در کرانه ترکمن به گل نشست. چندین ساختمان فرو ریخت. بامهای بسیاری از ساختمانها کنده و

۱۱۲ - ملا عبدالرسول بازرگان در استرآباد در نوروز مستاجر شد و تحویل و تحول در پایان ماه دسامبر صورت گرفت.

پرت شد. پرچینها کنده شدند و شن از همه سو به جزیره می‌ریخت. طوفان چنان شدید بود که هیچکس قادر نبود روی پا بایستد. توفان «نفت قیل»<sup>۱۱۳</sup> را که در ساحل قرار داشت به هوا پرتاب کرد و دوباره به کرانه ترکمن برد. توفان حدود ساعت سه بعد از ظهر آغاز شد و مقارن نیمه شب آرام گرفت.

بازرگانان پس از آتش سوزی با استفاده از نی چند کلبه به عنوان سر پناه موقت به هزینه خود برپا کردند تا آن که دستور احداث ساختمان جدید از سوی مقامات استرآباد صادر شود، اما بهتر آن دیدند که موقتاً در ازاء اجازه توقف در این کلبه‌ها، ماهانه سه روبل نقره دریافت کنند. شرکت بازرگانی ماوراء خزر ناچار شد شعبه خود را به آشوراده منتقل کند و در آنجا با حمایت رئیس ایستگاه آقای «لیشارف»<sup>۱۱۴</sup> انباری بنا کرد. ایرانیها پس از گذشت نیمسال یک انبار چوبی که برپا کردن آن تنها چند روز وقت لازم داشت احداث کردند. این انبار را شعبه شرکت نامیدند و برای آن مال الاجاره سالیانه‌ای به مبلغ ۵۰ دوکات مطالبه کردند. چون هیچکس حاضر به پرداخت این مبلغ نبود نتیجتاً بازرگانان کماکان در کلبه‌های خود باقی ماندند.

در ساحل گز لنگرگاه وجود ندارد زیرا کشتی رانان از ترس حمله راهزنان ترکمن ترجیح می‌دهند در نزدیکی کشتی نگهبان، لنگر بیاندازند و برای بارگیری کشتیها، کالاها را یا با کرجی و یا اگر عمق آب کم باشد بردوش حمل می‌کنند. گاهی هم برای بارگیری با تخته‌های نازکی که روی تیرهای نازکی قرار می‌دهند پل می‌زنند. روی این تخته‌ها بایستی با نهایت احتیاط، تک و پشت سرهم حرکت کرد. این تخته‌ها غالباً بر اثر کوچکترین ضربه موج درهم می‌شکنند. چون برای برپایی اینها هر بار اجازه جدیدی از مقامات لازم است، همه ساله در اوایل بهار بین تهران و استرآباد مکاتبات خسته کننده‌ای آغاز می‌شود و معمولاً زمانی این مکاتبات پایان می‌پذیرد که بارگیری انجام پذیرفته است و دیگر نیازی به احداث پل نیست. پلی که احداث می‌شود

۱۱۳- به نظر می‌رسد منظور کشتی نفت کش باشد. (م)

حداکثر دوماه می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. سپس با سرعتی تقریباً باور نکردنی از بین برده می‌شود زیرا ایرانیان همواره بیم آن دارند که روسها با ساختن این پل‌های نزدیک ساحل، گز را متصرف شوند.

www.tandis.de  
تندیس



## تاریخ قبرستان

ظاهراً، رویدادهای تاریخی استانهای شمالی ایران، اثر ناچیزی بر سایر نقاط این کشور گذارده است. مقصود من تاریخ واقعاً مورد تأییدی است که ما از آثار مورخان مسلمان می‌شناسیم. ولی چنانچه می‌خواستیم تاریخ را تا دوران کوچ آریاها و یا زمان کتاب مقدس زرتشت دنبال کنیم، در این صورت کوهستان البرز بیش از تمامی نقاط دیگر ایران ما را به پژوهش وامی‌داشت، زیرا احتمالاً آغاز تاسیس شاهنشاهی ایران را بایستی در اینجا جستجو کرد. کوهستان البرز چندان شناخته نیست و به سبب موانعی که طبیعت در آن بوجود آورده تاکنون هیچ مسافری موفق به کاوش آن نشده است، زیرا موانع طبیعی واقعاً این کار را غیرممکن ساخته است. باوجود این درباره کوهستان البرز شایعات مبهمی وجود دارد، از جمله این که در این کوهستان آثار باستانی با سنگنبشته‌های ناشناخته‌ای می‌توان یافت. چنانچه این موضوع واقعیت داشته باشد و سنگنبشته‌ها کشف گردند، شاید اهمیت آنها از خطوط میخی که در تخت جمشید، بابل، نینوا و دیگر جاها به دست آمده بیشتر باشد.

نویسندگان مسلمان از سلسله پادشاهانی نام می‌برند که در مناطق گوناگون تبرستان حکومت کرده‌اند، اما دوران حکومت آنها را چنان درهم نقل کرده‌اند که بسیار دشوار می‌توان تصویر تا اندازه‌ای روشن، از این سرزمین به دست آورد. مشکل عمده‌ای که در باز کاوی نوشته‌های مورخان مسلمان وجود دارد، ذکر نکردن سالهای تاریخ است. برخی از این مورخان اصولاً یا تاریخ رویداد را ذکر نکرده‌اند و یا این که در موارد بسیار برای یک رویداد معین تاریخهای متفاوت ضبط کرده‌اند، به گونه‌ای که به درستی نمی‌توان معلوم داشت رویدادهای ذکر

شده مربوط به چه زمانی بوده است. بنابراین به نظر می‌رسد کوشش برای روشن کردن تاریخ کهن تبرستان در حال، بیمه‌ده و جز اتلاف وقت حاصلی نداشته باشد. اما از آنجا که ما هنوز هیچگونه اثری در باره تاریخ کرانه‌های جنوبی دریای خزر در اختیار نداریم، و از آنجا که من امید دارم اشارات من به این موضوع برای پژوهشگران آینده خالی از فایده نباشد، به اختصار تاریخ تبرستان از گاه باستان تا آغاز حکومت سلسله صفویان را مورد اشاره قرار می‌دهم:

تبرستان باستانی مشتمل بر پنج استان بوده است.<sup>۱</sup>

۱- بسطام

۲- دامغان

۳- سمنان

۴- فیروزکوه

۵- خرقان

مازندران به هفت بلوک به شرح زیر منقسم بوده است:

۱- جرجان

۲- موردستان

۳- استرآباد

۴- آمل

۵- رستم‌دار و دهستان

۶- رعد

۷- سیارستان

بنابراین آشکار است که تبرستان یا مازندان مشتمل بر کرانه‌های جنوبی و شرقی دریای خزر بوده، و از سوی جنوب تا مرز استان خراسان امتداد داشته است. در بلوکهای نامبرده در بالا شهرها و بخشهای زیر قرار دارند: شهر گرگان یا جرجان واقع در کرانه‌های جنوبی دریای خزر، استرآباد، ساری یا ساریه، مامطیر (که از این پس آن را با فروش ده خواهیم نامید)، پازوار

(که اکنون دهی است در کنار رود بابل)، کوسان (ده توسان)، دابو (اکنون بخشی است به همین نام)، شیرگا (بلوک)، لفور یا لپور (بلوک)، رستمدار مرکز تبرستان که اکنون دهی است به همین نام، فیروزکوه که اکنون دهی است، شهر آمل مرکز تبرستان، رویان، کلا روسی یا کلا رستاق، بلوکهای نور و کجور، تمیش یا تمیشه (سفیدتمیش، اکنون مرز بین مازندران و گیلان)، تنکابن (بلوک)، شالوس یا چالوس (اکنون رودخانه‌ایست به همین نام). علاوه بر اینها شهرهای جیلان و یا گیلان با شهرهای لشت نشاء، لاهیجان، لنگرود، رودبار و غیره.

در تبرستان و مازندران تقریباً همه شهرها همان نامهای کهن خود را بی هیچ تغییری حفظ کرده‌اند. نویسندگان مسلمان می‌گویند: اسکندر به هنگام تقسیم ایران بین سرداران «ملوک الطوائف» خود، تبرستان را به یکی از بازماندگان سلسله کهن کیانی سپرد. ساسانیان نیز فرماندارانی به این منطقه می‌فرستادند که عنوان «اسپهبد» داشتند. این اسپهبدان تقریباً مستقل بودند و فقط خراج ناچیزی می‌پرداختند. نویسندگان شرقی در بین اینان از "جنف شاه" که همزمان با اردشیر بابکان (۲۲۶ بعد از میلاد مسیح) می‌زیسته و کیوس که در سال ۹۳ هجری قمری حکومت داشته نام می‌برند. کیوس تمام بازماندگان جنف شاه را کشت، اما در هفتمین سال حکومتش در جنگ با برادرش انوشیروان (۵۷۹ - ۵۳۲ میلادی) کشته شد. وی «قارن پسر سوخرا» را به عنوان فرمانروای تبرستان برگزید.<sup>۲</sup> طی یکصد و ده (۱۱۰) سال بعد پنج امیر در آنجا حکم راندند که احتمالاً سلسله‌های گوناگونی که بعدها بر تبرستان حکومت کردند از اعقاب آنها بودند. نخستین حمله عرب‌ها به تبرستان نیز در همین زمان به وقوع پیوسته است. در این حمله عرب‌ها تحت حکومت عمر شهرهای ری، دامغان، بسطام و تمام سرزمین شمالی کوهستان البرز را اشغال کردند و موفق شدند تا گرگان پیشروی کنند.<sup>۳</sup> عرب‌ها از اینجا و در امتداد

۲- ظهورالدین صفحه ۱۵۴.

۳- Weil - تاریخ خلفا جلد اول صفحه ۹۸.

کرانه دریای رهنسپار آمل شدند و در نزدیکی شهر در محلی به نام «ملکه دشت» اردوگاه خود را برپا ساختند. مردم تبرستان در سال ۴۵ هجری قمری برابر با ۶۶۵ میلادی شخصی به نام «بویا» را که تا آنزمان در معبد ستایشگران آتش پنهان بود به رهبری خود برگزیدند و عربها را از آنجا بیرون راندند. این «بویا» از سوی تاریخ نویسان ایرانی به عنوان سرسلسله‌ای شناخته شده است که بر تبرستان حکومت داشتند و به چهار سلسله فرعی به شرح زیر منقسم بوده است.<sup>۴</sup>

الف - سلسله آل باوند، از کیوس پسر شاپور نسب داشت (از سال ۴۵ هجری قمری یا ۶۶۵ تا ۱۰۰۶ بعد از میلاد)

ب - سلسله آل دابویه پسر گاوباره (از سال ۴۰ تا ۱۴۰ هجری قمری برابر ۶۶۰ تا ۷۵۷ میلادی)

پ - سلسله آل بادوسپان پسر گاو باره (از سال ۴۵ تا ۸۸۱ هجری قمری برابر ۶۶۵ تا ۱۴۷۶ میلادی)

ت - سلسله آل قارن پسر سوخرا از سال ۵۰ تا ۲۲۴ هجری قمری برابر با ۶۷۰ تا ۸۳۸ بعد از میلاد)

الف . سلسله آل باوند:

سلسله آل باوند دارای سه شاخه بوده است :

۱ - شاخه اول از سال ۴۵ تا ۳۹۷ برابر ۶۶۵ تا ۱۰۰۶ میلادی حکومت راندند. معروفترین پادشاهان این شاخه عبارتند از :

- |                                  |             |        |
|----------------------------------|-------------|--------|
| ۱ - «باو» پسر شاپور پسر کیوس،    | دوران حکومت | ۱۵ سال |
| متوفی به سال ۶۰ برابر ۶۷۹ میلادی |             |        |
| ۲ - ولّاش                        | " "         | " ۲۰   |
| ۳ - سهراب پسر باو                | " "         | " ۳۰   |
| ۴ - مهر مردان پسر سهراب          | " "         | " ۴۰   |

۴ - دورن (Dorn)، تاریخ تبرستان. عبدالمفتاح فومنی. تاریخ گیلان و ...

دوران حکومت ۲۰ سال	۵ - سهراب دوم پسر مهر مردان
" ۲۵ "	۶ - شروین پسر سهراب
" ۲۸ "	۷ - شهریار پسر قارن پسر شروین
" ۳۰ "	۸ - کاوس پسر شهریار
" ۲۹ "	۹ - رستم پسر سهراب (متوفی به سال ۳۹۷ هجری قمری برابر ۱۰۰۶ میلادی)
" ۳۵ "	۱۰ - شروین پسر رستم
" ۳۷ "	۱۱ - شهریار دوم پسر شروین
" ۸ "	۱۲ - دارا پسر رستم
" ۳۵ "	۱۳ - شهریار سوم پسر دارا

اینان همگی عنوان «اسپهبد» داشتند.

II - اسپهبدان سلسله باوند بیش از ۱۴۰ سال (از ۴۶۶ تا ۶۰۶ هجری قمری برابر ۱۰۷۳ تا ۱۲۰۹ میلادی) حکومت کردند و در کوهستانهای تبرستان تملک فراوان داشتند. این اسپهبدان در گیلان و ری خود را «ملوک جبال» یا «پادشاه کوهستان» می‌نامیدند. معروفترین آنها عبارتند از:

دوران حکومت ۷ سال	۱ - حسام الدین شهریار پسر دارا
" ۸ "	۲ - نجم الدوله پسر قارن شهریار
" ۴ "	۳ - شمس الملوک رستم
" " ؟ "	۴ - علاءالدوله
" ۲۰ "	۵ - شاه غازی رستم پسر شهریار (متوفی به سال ۵۶۰ هجری قمری)
" ۹ "	۶ - علاءالدوله حسن پسر رستم
" ۳۴ "	۷ - حسام الدوله شاه اردشیر پسر علاءالدوله
" ۷ "	۸ - شمس الملوک رستم پسر شاه اردشیر

III - اسپهبدان سلسله آل باوند به مدت ۱۱۵ سال از ۶۳۵ تا ۷۵۰ هجری قمری برابر ۱۲۳۷ تا ۱۳۴۹ میلادی در تبرستان و مازندران و بیشتر در آمل

حکومت کردند. آنها خود را «کند خالیه» یا «کند خواریه» می‌نامیدند. معروفترین آنها عبارتند از:

- |                    |                                                                              |
|--------------------|------------------------------------------------------------------------------|
| دوران حکومت ۱۲ سال | ۱- ابوالملوک حسام‌الدین اردشیر پسر کندخواریه                                 |
| سال ۱۵             | ۲- شمس الملوک محمد پسر اردشیر                                                |
| " ۱۰               | ۳- علاءالدوله پسر اردشیر                                                     |
| " ۲۳               | ۴- تاج‌الدوله پسر یزد جرد پسر سهراب حسام‌الدوله (متوفی به سال ۶۹۸ هجری. ق.۰) |
| " ۱۰               | ۵- تاج‌الدوله شهریار پسر یزدجرد                                              |
| " ۶                | ۶- شرف الملوک پسر کیخسرو                                                     |
| " " ۷              | ۷- فخرالدوله حسن (متوفی به سال ۷۵۰ هجری قمری)                                |

این سه شاخهٔ سلسله آل باوند جمعاً ۷۰۵ سال در این مناطق حکومت کردند.

#### ب - سلسله دابوئی

سلسله دابوئی به مدت ۱۰۴ سال در گرگان، رویان، رستم‌دار، فومن یا گیلان حکومت کردند (از سال ۴۰ تا ۱۴۴ هجری قمری برابر با ۶۶۰ تا ۷۶۱ میلادی) و ما از بین آنها تنها پادشاهان نامبرده در زیر را می‌شناسیم:

- |                    |                                                                                                              |
|--------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| دوران حکومت ۱۱ سال | ۱- دابویه گاوباره (از سال ۴۰ تا ۵۵ هجری قمری) <sup>۵</sup>                                                   |
| " ۱۷               | ۲- فرخان پسر دابویه (از سال ۵۶ تا ۷۲ یا ۷۳ هجری قمری بر طبق گاه شماری اسلامی ۱۰۶ ه.ق = ۷۲۴ م) <sup>۶</sup> . |
| " ۸                | ۳- دازمیر پسر فرخان (از سال ۷۳ تا ۸۳)                                                                        |

۵- ارقام مربوط به سالهای حکومت عیناً از متن اصلی نقل شده است. (م)

۶- گاه شماری اسلامی با گاه شماری تبرستانی سی سال تفاوت دارد.

۴ - سارویه پسر فرخان (از سال ۸۳ تا ۹۰)	دوران حکومت ۸ سال
۵ - خورشید پسر دازمیر <sup>۷</sup> (از سال ۹۱ تا ۱۴۴)	" " ۵۱ "
پ - سلسله بادوسپان	
حکمرانان این سلسله از سال ۴۰ تا ۸۵۷ هجری قمری برابر با حدود ۶۶ تا ۱۴۵۳ میلادی در رویان، رستمدر، نور و کجور حکومت کردند:	
۱ - بادوسپان پسر چیلگاوباره	دوران حکومت ۳۰ سال
۲ - خورزاد پسر بادوسپان	" " ۳۰ "
۳ - بادوسپان دوم پسر خورزاد	" " ۴۰ "
۴ - شهریار پسر بادوسپان	" " ۳۰ "
۵ - وندامیر پسر شهریار	" " ۳۲ "
۶ - عبدالله پسر وندامیر	" " ۳۴ "
۷ - آفریدون پسر بادوسپان دوم	" " ۲۲ "
۸ - بادوسپان سوم پسر آفریدون	" " ۱۵ "
۹ - شهریار دوم پسر بادوسپان	" " ۱۵ "
۱۰ - هروستدان پسر تیدا	" " ۱۲ "
۱۱ - شهریار سوم	" " ۱۲ "
۱۲ - شمس الملوک محمد پسر شهریار	" " ۱۲ "
۱۳ - ابوالفضل پسر شمس الملوک	" " ۱۴ "
۱۴ - حسام الدوله پسر شهریار سوم	" " ۳۵ "
۱۵ - سیف الدوله بگاشب پسر حسام	" " ۲۷ "
۱۶ - حسام الدوله اردشیر دوم پسر سیف الدوله	" " ۲۵ "
۱۷ - فخرالدوله	" " ۳۲ "
۱۸ - هزار سیف پسر فخرالدوله	" " ۴۰ "
۱۹ - شهرنوش پسر هزارسیف	" " ۱۳ "

۷- از فرخان، دازمیر و خورشید هنوز سکههایی به دست مانده است. دازمیر، دادبورج متون هم نامیده می‌شود.

دوران حکومت ۳۷ سال	۲۰ - کیکاوس پسر هزار سیف
" ۲۶ "	۲۱ - هزار سیف دوم پسر شهرنوش
" ۲۴ "	۲۲ - زرین کمر پسر کیکاوس
" ۱۰ "	۲۳ - بیستون پسر زرین
" ۲۰ "	۲۴ - نماور پسر بیستون
" ۳۱ "	۲۵ - شهر آکیم پسر نماور
" ۳۰ "	۲۶ - فخرالدوله نماور معروف به شاه غازی
" ۱۱ "	۲۷ - شاه کیخسرو پسر شاه شهرآکیم
" ۸ "	۲۸ - شمس الملوک محمد دوم پسر کیخسرو
" ۵ "	۲۹ - نصیرالدوله پسر کیخسرو
" ۳ "	۳۰ - تاج‌الدوله زیار پسر کیخسرو
" ۲۷ "	۳۱ - جلال‌الدوله اسکندر پسر تاج‌الدوله
" ۲۵ "	۳۲ - فخرالدوله شاه غازی پسر تاج‌الدوله
" ۲۱ "	۳۳ - اسداله قباد پسر شاه غازی
" ۵۰ "	۳۴ - جلال‌الدوله کیومرث پسر بیستون
" ۵۰ "	۳۵ - اسکندر دوم پسر کیومرث (متوفی به سال ۸۵۷ هجری قمری برابر ۱۴۵۳ میلادی)

از سلسله بادوسپان دو شاخه یکی از کاوس و دیگری از اسکندر منشعب شده است:

I - بنو کاوس بیشتر در نور حکومت داشتند (از سال ۸۵۷ تا ۹۷۵ هجری قمری برابر با ۱۴۵۳ تا ۱۵۶۷ میلادی) تا این که سرانجام طهماسب صفوی آنها را از آنجا بیرون راند.

هشت حکمران بعدی عبارت بودند از:

۱ - کاوس پسر کیومرث که ۳۴ سال حکومت کرد.

۲ - جهانگیر

۳ - کیومرث



۴ - بهمن پسر جهانگیر

۵ - بیستون

۶ - بهمن پسر بهمن

۷ - کیومرث پسر بهمن

۸ - اویس نوه بهمن

II - بنو اسکندر مدت ۱۲۷ سال از ۸۵۷ تا ۹۸۴ هجری قمری در کجور حکم راندند. اینان عبارتند از:

۱ - اسکندر پسر کیومرث

۲ - تاج الدوله

۳ - ملک اشرف

۴ - کاوس

۵ - کیومرث

۶ - جهانگیر

علاوه بر این دو شاخه، کیومرث نیز از همین سلسله نسب داشته‌اند. حکمرانان آنان که از سال ۹۵۷ هجری قمری برابر با ۱۵۵۰ میلادی در رستم‌دار، کجور، نور و طالقان حکمرانی کرده‌اند به شرح زیر بوده‌اند:

۱ - کیومرث پسر کیکاوس شاه در رستم‌دار

۲ - شاه محمد پسر کیکاوس

۳ - امیر حمزه پسر محمد در تولی (تولم در گیلان)

۴ - کامران شاه در کوه دم (در گیلان)

۵ - شیخ فضل‌الله در لیثاره (طالش)

۶ - ملک بایندرخان در استاره (آستارا)

۷ - ضیاء حسن پسر امیر سامان بزرگ در کسگر (گیلان)

ت - سلسله آل قارن پسر سوخرا

این سلسله از سال ۵۰ تا ۲۷۴ هجری قمری برابر با ۶۷۰ تا ۸۵۸ میلادی

در کوهستانهای تبرستان حکومت کردند. حکمرانان این سلسله عبارتند از:

- |                          |                    |
|--------------------------|--------------------|
| ۱ - قارن پسر سوخرا       | دوران حکومت ۳۷ سال |
| ۲ - آئندای پسر قارن      | ۵۲ سال             |
| ۳ - سوخرا پسر آئندای     | ۶۵ سال             |
| ۴ - ونداد هرمز پسر ونداد | ۵۰ سال             |
| ۵ - قارن دوم پسر ونداد   | ۴۰ سال             |
| ۶ - مازیار پسر قارن      | ۳۰ سال             |

در کنار این سلسله، سلسله‌های چلاویان نیز به مدت ۱۶۰ سال از ۷۵۰ تا ۹۰۹ هجری قمری برابر با ۱۳۴۹ تا ۱۵۰۴ میلادی در اطراف دماوند، فیروزکوه و سمنان حکومت کردند. اینان سر سلسله خود را کیاحسن چلاوی می‌نامیدند. از این سلسله پنج تن نامبردگان زیر را می‌شناسیم:

- ۱ - افراسیاب چلاوی
- ۲ - کیا فخرالدین
- ۳ - گشتاسب
- ۴ - اسکندر شیخی
- ۵ - امیر کیا حسین متوفی به سال ۹۰۹ هجری قمری برابر با ۱۵۰۴ میلادی.

زمانی که این سلسله‌ها در بخشهای گوناگون تبرستان حکومت می‌کردند، خلفا نیز گاه به گاه لشکریان و حکام خود را بدانسوی گسیل می‌داشتند. آخرین آنها غالباً در آمل یا ساری مستقر بودند. معروفترین آنها از سال ۱۲۴ هجری قمری برابر ۷۶۱ میلادی به بعد عبارتند از:

- ۱ - ابوخیب
- ۲ - قاسم
- ۳ - ابوالقاسم طوسی
- ۴ - رائو پسر حاتم
- ۵ - خالد پسر برمک
- ۶ - عمر پسر العلاء

۷ - سعید پسر دالج

۸ - جریر

۹ - سلیمان

۱۰ - هانی

۱۱ - موکاتیل (به نظر می‌رسد مقال صحیح باشد).

۱۲ - عبدالله و چند نفر دیگر<sup>۸</sup>

لیکن حکام عرب تنها گهگاه در این منطقه حکومت داشتند و غالباً در پی شورش مردم مجبور به ترک محل می‌شدند. ناآرامیهای داخلی که تحت حکومت سلسله‌های گوناگون محلی و همچنین سرداران عرب، تبرستان را به لرزه می‌آورد منشاء پیدایش سلسله‌های جدیدی به نام علویان شد. علویان که در واقع خود را بازماندگان و یا پیروان علی می‌نامیدند و از سوی امویان و عباسیان تعقیب می‌شدند زندگانی خوشی را در کوهستانها که پناهگاه امنی بود می‌گذراندند. مردم برای حفظ خود در برابر فشارهای دائمی در سال ۲۵۰ هجری قمری یکی از آنان را به نام «حسن پسر زید» با لقب «داعی الکبیر» به عنوان پیشوای خود برگزیدند. (پیش از سال ۲۵۰ تا ۲۷۰ هجری قمری) وی حکام و فرمانداران عرب و سامانی را از آنجا بیرون راند و بدین سان سلسله علویان در تبرستان گسترش یافت. شاخه‌ای که سرسلسله آن حسن بود خود را «حسینیان» یا «حسینها» می‌نامیدند و ما دیگری را که از حسین نسب داشت به نام «حسینیان» یا «حسینها» می‌شناسم. حسینها بیشتر در آمل اقامت داشتند و از سال ۲۵۰ تا ۳۰۰ یا ۳۱۶ هجری قمری برابر با ۸۶۴ تا ۹۱۲ میلادی در این منطقه حکومت کردند. معروفترین آنها عبارت بودند از:

۱ - حسن پسر زید (داعی الکبیر)

۲ - داعی محمد که برادرش به نام ناصرالملک معروف است

۳ - ناصرالکبیر که ۱۷ سال حکومت کرد.

۸- از بسیاری از این حکام هنوز سکههایی که با خط پهلوی ضرب شده یافت می‌شود.

۴ - داعی حسن پسر کاظم المهدی  
اینان همه داعی نامیده می‌شدند.

حسینیان از سال ۳۰۱ تا ۳۱۸ هجری قمری برابر ۹۱۳ تا ۹۳۰ میلادی یعنی حدود ۱۷ سال در ساری و بعضاً در آمل حکومت کردند. اینان عبارت بودند از:

- ۱ - حسن ال اطروش
- ۲ - ابوالحسین احمد
- ۳ - جعفر برادر ابوالحسن
- ۴ - ابوعلی محمد
- ۵ - ابو جعفر برادر ابوعلی محمد

گویند سلسله زیاد یا زیار که در دیلم حکم می‌راندند بت پرست بودند. سلسله آل زیار حدود ۱۵۰ سال از سال ۳۱۹ تا ۴۷۰ هجری قمری برابر ۹۱۳ تا ۱۰۷۷ میلادی حکومت کردند. از میان ایشان نامبردگان زیر را می‌شناسیم:

- ۱ - مرداویج پسر زیار
- ۲ - وشمگیر پسر زیار
- ۳ - بیستون پسر وشمگیر
- ۴ - قابوس شمس المعالی<sup>۱</sup>
- ۵ - منوچهر ملک المعالی
- ۶ - انوشیروان پسر منوچهر (با کالنجار)
- ۷ - کیکاوس پسر انوشیروان
- ۸ - گیلانشاه پسر کاووس

بنابه مشهور روسها در دوران علویان به تبرستان آمدند.

۹ - از علویان سکه‌هایی با نامهای داعی حسن ابن زید و ثابربالله، ملقب به سید ایض وجود دارد. از زیاریان سکه‌هایی از وشمگیر، بیستون قابوس وجود دارد. قابل توجه اینکه در بیشتر سکه‌های پهلوی واژه تپورستان به چشم می‌خورد که از لحاظ نوشتاری شبیه تایوریاری یونان، است و مشابه توپور روسی به معنای تبر است.

غیر از سلسله‌های نامبرده، سادات نیز در تبرستان حکومت داشتند و می‌گویند سرسلسله آنها «میرزا بزرگ قوام‌الدین» بوده است. از این رو آن را سلسله قوام نامیده‌اند.

سادات از سال ۷۶۰ هجری قمری برابر ۱۳۵۸ میلادی در آمل و ساری و چند شهردیگر تبرستان حکومت کردند و از نفوذ و وجهه زیادی برخوردار بودند. هنگامی که تیمور در سال ۷۹۴ هجری قمری برابر ۱۳۹۲ میلادی به مازندران هجوم برد، سادات را به ماوراءالنهر (بخارا) منتقل کرد، ولی آنها در سال ۸۰۷ هجری قمری برابر ۱۴۰۴ میلادی از آنجا بازگشتند و در شهرهای بسیاری حکومت داشتند تا این که در آغاز سلطنت صفویان، شاه اسماعیل و شاه طهماسب مناطق ساحلی دریای خزر را به کشور ایران صفوی منضم ساختند.

سید میر بزرگ قوام‌الدین چهارده پسر داشت که پنج تن از آنها بیشتر معروفند:

- ۱ - سید کمال‌الدین در ساری
- ۲ - رضی‌الدین در آمل
- ۳ - فخرالدین در رستمدار
- ۴ - نصیرالدین در میانرود
- ۵ - ظهیرالدین در میانرود

هنگامی که این سلسله‌های محلی، علویان و سادات در تبرستان حکومت داشتند، سلاطین خارجی و همچنین خلفا گاه حکامی به این سرزمین گسیل می‌داشتند و آنها در برخی از مناطق سعی در تحمیل اقتدار خود می‌کردند. در دوران حکومت صفاریان، طاهریان، غزنویان و بعدها در زمان «شاه کورت» یا «شاه کارت» آل‌بویه، سامانیان، سلجوقیان، آی بگیان، خوارزمیان، سربداران، چنگیزیان، تیموریان، قراقویونلوها و غیره حکامی از این دست بوده‌اند.

اکنون به منظور بیان مهمترین رویدادهای تاریخی تبرستان در دوران

حکومت سلسله‌های گوناگون به شرح کوتاهی براساس نوشته‌ها و داده‌های نویسندگان شرقی و به ترتیب زمان وقوع آنها اکتفا می‌کنم:<sup>۱۰</sup>

م	ق.ه	
۶۲۲	۲۲	در زمان خلافت عمر دوتن از سرداران عرب به نام «سوید» و «خزیف» به تبرستان و مازندران آمدند. در برخی از شهرهای گرگان و مازندران حکامی به نام اسپهبدان فرمانروایی می‌کردند. مقتدرترین آنان اسپهبد «فرخ خان» یا «فرخان» است که داوطلبانه ریاست عالیه عرب‌ها را گردن نهاد.
۶۵۰	۳۰	در زمان عثمان «سعیدبن العاص» به تبرستان گسیل شد و حسن و حسین نیز در لشکر او بودند. سعید همیشه (سفید تمیشه) را تصرف کرد و با حاکم جرجان که باجی بالغ بر ۲۰۰ هزار درم نقره بر وی تحمیل شده بود قرار داد صلح امضاء کرد و رهسپار رویان و دماوند شد. پس از او و در زمان خلافت علی «موسکلا پسر قبیر» در سالهای بین ۳۵ تا ۴۰ هجری قمری برابر ۶۵۶ تا ۶۶۱ میلادی به تبرستان آمد و آن سرزمین را به ویرانی کشید. اما در پرتگاههای کوهستانی منطقه با پرتاب صخره‌های عظیم «از سری فرخان» کشته شد.
۶۶۰	۴۰	گاوباره در گذشت.
۶۶۴	۴۵	باو در تبرستان حکومت می‌کرد.
۷۱۶	۹۸	یزیدبن محلب گرگان و تبرستان را گشود
۷۳۵	۱۱۷	حکومت تبرستان پرداخت باجی به خلیفه را تعهد کرد.

۱۰- تاریخ تبرستان نوشته محمدبن اسفندیار- زبده التواریخ نوشته حافظ ابرو- عقدالجنان نوشته عینی- مجمل فصیحی نوشته فصیح- حبیب السیر نوشته خنلمیر و غیرم- مقدمه‌ای بر ظهیرالدین نوشته دورن.

- ۷۴۲ ۱۲۵ عمر پسر العلاء (یا یحیی پسر یحیی) مسجدی در ساری  
م ق.۵ بنا کرد.
- ۷۵۷ ۱۴۰ مهدی به فرمان منصور سرتاسر تبرستان را گشود.  
۷۵۸ ۱۴۱ قارن پسر شهریار از سلسله باوندیان اسلام پذیرفت.  
۷۶۰ ۱۴۳ کاظم پسر حسین، رخ پسر حاتم و ابوالخصیب که از  
سرداران عرب بودند به تبرستان هجوم بردند.  
۷۶۱ ۱۴۴ اسپهبد خورشید پسر فرخان خود را مسموم کرد.  
۷۷۱ ۱۵۵ حسن پسر حسین بر تبرستان حکم راند.  
۷۷۸ ۱۶۲ خلیفه مهدی سعید پسر دیلیچ را به تبرستان گسیل  
داشت.  
ونداد هرمز در کوهستانهای فریم و هزار جریب شورش برپا  
کرد و به اسپهبد شروین پسر شهریار باوند پیوست.  
۷۹۶ ۱۸۰ فضل پسر یحیی از سوی خلیفه احضار شد و عبدالله پسر  
کاظم به جای او به حکومت تبرستان منصوب گشت.  
۸۰۲ ۱۸۶ ابوالخصیب سردار عرب به قتل رسید.  
۸۰۵ ۱۸۹ عبدالله پسر ملک به حکومت رویان و تبرستان منصوب  
شد.  
۸۲۵ ۲۰۹ طاهریان در تبرستان ظهور کردند.  
۸۳۱ ۲۲۴ مازیار پسر قارن در تبرستان قیام کرد. حسین پسر حسن  
برای سرکوبی قیام گسیل شد. مازیار دستگیر و اعدام شد.  
خلیفه مستعصم، عبدالله بن طاهر سردار خود را به حکومت  
تبرستان منصوب کرد.  
۸۶۴ ۲۵۰ مردم تبرستان حسن ابن زید «داعی الکبیر» را به رهبری  
خود برگزیدند.  
۸۶۵ ۲۵۱ حسن ابن زید با سپاهیان خود در سعیدآباد واقع در  
نزدیکی رویان متوقف شد. بخشهای کلار، کلارستاق،

چالوس و کجور با او متحد شدند. اسپهبد بادوسپان سردار

- ه.ق م
- لارفور به او پیوست. داعی حسن در نزدیکی آمل در پایدشت مستقر شد. حسن پس از تصرف آمل به ساری رفت در ساری لعیمان بن عبدالله حکومت می‌کرد. سپاهیان متخاصم در «چمنو» با هم برخورد کردند. داعی حسن از آنجا به آمل و سپس به چالوس عقب نشینی کرد.
- ۸۶۷ ۲۵۳ «داعی الکبیر» آمل را فتح کرد و آل قارن را که مورد حمله سپاهیان بادوسپان قرار گرفته بود آرامش بخشید. سلیمان حسن را مجبور کرد به چالوس عقب بنشیند. اما خودش شکست خورد و مجبور شد ساری را از دست بدهد و به استرآباد عقب نشینی کند. احکام شیعیان به تبرستان راه یافت.
- ۸۷۳ ۲۶۰ یعقوب لیث صفاری در تبرستان ظهور کرد. حسن از آمل به رستمدار رفت و یعقوب کجور را گشود.
- ۸۷۴ ۲۶۱ حسن ابن زید به تبرستان باز گشت، چالوس را ویران کرد و یعقوب عقب نشینی کرد.
- ۸۸۳ ۲۷۰ حسن ابن زید (داعی الکبیر) در گذشت
- ۸۸۴ ۲۷۱ یکی از اعقاب حسین به نام سید ابوالحسین در تبرستان از محمدابن زید که تا آن زمان در استرآباد حکومت می‌کرد شکست خورد و اجباراً به چالوس گریخت. محمد، آمل را فتح کرد، آل قارن را آرامش بخشید و لقب «داعی الصغیر» گرفت.
- ۸۸۵ ۲۷۲ رفیع سردار عرب (در عهد معتمد) جرجان و تبرستان را فتح کرد.
- ۸۹۵ ۲۸۲ اسپهبد رستم در گذشت.
- ۹۰۹ ۲۹۷ ابومحمدالحسن یکی از بازماندگان علی معروف به



«ناصرالحق» به محمد هارون سردار عرب پیوست و سامان تمنگا را شکست داد (جنگ چهل روزه). ناصر فاتح شد.

م ه.ق

سامانیان به ما مطیر (بارفروش) عقب نشینی کردند. «ناصرالکبیر» به گیلان رفت. اسماعیل سامانی، محمدابن سلوک را به حکومت تبرستان گسیل داشت.

۹۱۳ ۳۰۱ داعی ناصرالکبیر، ابو محمد حسن بن علی ناصرالحق در تبرستان حکومت کرد.

۹۱۴ ۳۰۲ حسن بن علی تبرستان را گشود.

۹۱۶ ۳۰۴ حسن بن علی درگذشت.

۹۲۸ ۳۱۶ حسن ابن قاسم «داعی الصغیر» به قتل رسید.

۹۳۴ ۳۲۳ مرداوید کشته شد.

۹۴۰ ۳۲۹ در یک نبرد و شمشگیر شکست خورد.

۹۶۱ ۳۵۰ سید ظهیر بیله ظهور کرد.

۹۶۶ ۳۵۶ وشمگیر در تبرستان درگذشت.

۹۷۰ ۳۶۰ قابوس به عنوان جانشین وشمگیر به تخت سلطنت نشست.

۹۷۷ ۳۶۷ بیستون درگذشت. قابوس در تبرستان و جرجان حکومت کرد.

۹۸۱ ۳۷۱ قابوس مورد حمله قرار گرفت، شکست خورد و به نیشابور عقب نشینی کرد. اسعدالدوله آل بویه سپاهی به تبرستان گسیل داشت.

۱۰۰۵ ۳۹۶ قابوس جرجان و تبرستان را گشود.

۱۰۱۲ ۴۰۳ قابوس در جرجان کشته شد.

۱۰۲۰ ۴۱۱ مسعود پسر سلطان محمود غزنوی با سپاهی وارد تبرستان شد.

۱۰۳۰ ۴۲۱ سلطان محمود غزنوی درگذشت.

۱۰۴۱	۴۲۶	مسعود غزنوی گرگان و تبرستان را اشغال کرد.
۱۰۴۷	۴۳۳	طغرل بیک سلجوقی گرگان و تبرستان را اشغال کرد.
	ق.۵	م
۱۰۷۷	۴۷۰	گیلان‌شاه کشته شد.
۱۱۰۶	۵۰۰	سلطان محمد خوارزمشاه، امیرسنقربخارائی را به جنگ با اسپهبد حسام‌الدوله شهریار فرستاد.
۱۱۶۲	۵۵۸	در گذشت اسپهبد شاه غازی رستم. علاءالدوله حسن جانشین وی شد.
۱۱۷۲	۵۶۸	رویان ویران شد.
۱۱۸۲	۵۷۸	لشکریان خوارزمشاه ساری را ویران کردند.
۱۲۰۷	۶۰۴	محمدبن تکش برادر خود علی شاه را به حکومت تبرستان گمارد.
۱۲۱۰	۶۰۷	سلطان محمد خوارزمشاه فریم و لاریجان را فتح کرد.
۱۲۵۳	۶۵۱	مغولها تبرستان را ویران کردند.
۱۲۶۴	۶۶۳	رویان برای دومین بار طی دوران فتوحات مغولها ویران شد.
۱۲۹۱	۶۹۰	لشکر کشی سلطان غازان به بسطام، دامغان و استرآباد.
۱۳۰۶	۷۰۶	سلطان «اولجایتو» مغول از طریق طارم و سفیدرود به گیلان حمله کرد و شهرهای رشت، تولم و فومن و غیره را گشود.
۱۳۴۲	۷۴۳	امیرمسعود سربدار شهر آمل را تصرف کرد.
۱۳۴۵	۷۴۶	جلال‌الدین اسکندر رویانی به تنسیق امور کجور پرداخت.
۱۳۴۹	۷۵۰	کیا افراسیاب چلاوی به تخت سلطنت نشست.
۱۳۵۸	۷۶۰	سید قوام‌الدین ظهور کرد. کیا افراسیاب بر علیه اینان قیام کرد.
۱۳۶۱	۷۶۳	قوام‌الدین مازندران را اشغال کرد.

۱۳۷۹	۷۸۱	سیدقوام‌الدین درگذشت.
۱۳۸۲	۷۸۴	تیمور برای اولین بار در مازندران ظاهر شد.
	م	ق.ه
۱۳۹۳	۷۹۵	شکست سادات تبرستان به دست امیرتیمور، وی آنها را به ماوراءالنهر تبعید کرد و جمشیدخان را به ساری و اسکندر شیخی را به آمل فرستاد.
۱۴۰۴	۸۰۷	تیمور درگذشت.
۱۴۰۶	۸۰۹	عمر بهادر به حکومت مازندران تعیین شد.
۱۴۱۱	۸۱۴	حاکم ساری، سیدعلی برعلیه سیدعلی حاکم آمل به نبرد برخاست.
۱۴۱۴	۸۱۷	سیدعلی کیا به ساری باز گشت.
۱۴۱۸	۸۲۰	سیدعلی حاکم ساری درگذشت.
۱۴۲۴	۸۲۸	کار کیا رضاکیای گیلان درگذشت و کار کیا میرسید جانشین وی شد.
۱۴۲۳	۸۲۵	سیدعلی حاکم آمل درگذشت.
۱۴۲۵	۸۲۹	سید حسن کیادر لاهیجان به تخت نشست.
۱۴۳۳	۸۳۷	سیدمرتضی در ساری درگذشت.
۱۴۳۶	۸۴۰	سیدظهیرالدین (نویسنده تاریخ تبرستان) از گیلان به مازندران گسیل شد تا آنجا را فتح کند.
۱۴۴۵	۸۴۹	سید کمال‌الدین درگذشت.
۱۴۴۶	۸۵۰	شاهرخ به مازندران و رستم‌دار باج تحمیل کرد.
۱۴۵۰	۸۵۴	میرزا بابر به استرآباد حمله کرد.
۱۴۵۲	۸۵۶	سیدمحمد ساروی درگذشت.
۱۴۵۳	۸۵۷	ملک کیومرث درگذشت. پس از او ملک اسکندر جانشین وی شد. میرزا ابوالقاسم بابر زمستان را در استرآباد گذراند.
۱۴۵۴	۵۸۸	سیدنظام‌الدین، حاکم آمل و ساری از بابر تجلیل کرد.

- ۱۴۵۷ ۸۶۲ میرزا سلطان ابراهیم به مازندران وارد شد و از ترکمنها شکست خورد.
- م ق.۵
- ۱۴۶۰ ۸۶۵ سیدعبدالکریم درگذشت.
- ۱۴۷۶ ۸۸۱ سیدعبدالکریم دوم، شهرسازی را گشود.
- ۱۴۷۸ ۸۸۳ سلطان محمد گیلانی درگذشت. میرزاعلی جانشین وی شد.
- ۱۴۸۹ ۸۹۵ میرزاعلی دژ طارم (در گیلان) را فتح کرد.
- ۱۴۹۳ ۸۹۹ میرزاعلی سپاهی به مازندران گسیل داشت.
- ۱۴۹۴ ۹۰۰ شاه اسماعیل به لاهیجان رفت و تا سال ۹۰۵ هجری قمری برابر ۱۴۹۹ در آنجا ماند.
- ۱۵۰۳ ۹۰۹ کارکیا سلطان حسین، حاکم گیلان از شاه اسماعیل تجلیل کرد.
- ۱۵۰۴ ۹۱۰ میرزاعلی از سلطنت خلع شد، و به جای او سلطان حسن منصوب گشت.
- ۱۵۰۵ ۹۱۱ سلطان حسن و میرزاعلی کشته شدند. احمدخان جانشین آنها شد. شاه اسماعیل صفوی به بیه‌پس (گیلان غربی) حمله کرد. زمستان را در طارم به سر برد و سپاهش را به نبرد با امیرحسام - الدین حاکم رشت گسیل داشت.
- ۱۵۰۸ ۹۱۴ شییک خان استرآباد را به تصرف خود در آورد.
- ۱۵۱۰ ۹۱۶ آقا رستم روز افزون، مازندران را فتح کرد و کمی پس از آن درگذشت.
- ۱۵۱۷ ۹۲۳ شاه اسماعیل، دارمیش خان را به جنگ آقا محمد روزافزون حاکم مازندران فرستاد. امیردیباچ حاکم رشت و امیر کارکیا سلطان احمد لاهیجانی نسبت به شاه ادای احترام کردند.
- ۱۵۳۲ ۹۳۹ القاص میرزا از سوی شاه طهماسب به عنوان حاکم

م	هـ.ق	
۱۵۳۲	۹۳۹	استرآباد تعیین شد. فتح نهایی گیلان که آخرین حاکم مستقل
۱۵۶۷	۹۷۵	آن خان احمدی بود. این سلسله ۲۰۵ سال سلطنت کردند
		و تعداد سلاطین آن ۱۱ تن بود.
		۱ - سیدعلی کیا
		۲ - کارکیا رضا کیا
		۳ - میرزا سیدمحمد
		۴ - نصیر کیا
		۵ - سلطان محمد
		۶ - میرزا علی
۱۵۹۵	۱۰۰۴	شورش در لاهیجان. حمزه نامی حکومت را به دست گرفت.
۱۵۹۶	۱۰۰۵	فتح نهایی مازندران. فرهادخان به عنوان حاکم مازندران گسیل شد.
۱۵۹۷	۱۰۰۶	فتح رستمدرار و کجور
۱۵۹۸	۱۰۰۷	شاه عباس اول به استرآباد وارد شد، دژ مبارک آباد را بنا نهاد و مازندران به تصرف حکومت مرکزی ایران در آمد.
۱۶۱۲	۱۰۲۰	برپایی شهر فرح آباد.
۱۶۱۳	۱۰۲۱	برپایی شهر اشرف.
۱۶۲۱	۱۰۳۱	احداث خیابان در مازندران

از این زمان به بعد سراسر تبرستان جزء لاینفک ایران باقی ماند.

✕ نخستین برخورد روسها با کرانه‌های جنوبی دریای خزر در آغاز سدهٔ دهم به وقوع پیوست. مورخان ایرانی<sup>۱۶</sup> حکایت می‌کنند که روسها در سالهای بین ۲۵۰ تا ۲۷۰ هجری قمری (برابر با ۸۶۴ تا ۸۸۳ میلادی) و در زمان حسن بن‌زید «داعی‌الکبیر»<sup>۱۷</sup> به آبسکون آمدند و بعداً (۲۹۷ هجری قمری برابر با ۹۰۹ میلادی) یکبار دیگر با ۱۶ کشتی اطراف آبسکون را غارت کردند. ابوضرغام احمدبن القاسم حاکم ساری با کمک ابوالعباس آنها را در «آنجیله» که «کاله» هم نامیده می‌شود شکست داد، تعداد زیادی از آنها را به اسارت گرفت و به تبرستان فرستاد. سال بعد روسها ساری و پنجه هزار را ویران کردند، اسیران زیادی گرفتند و با سرعت با کشتی‌هایشان به سوی شیمروود در دیلمان رهسپار شدند. در آنجا بخشی از آنان به ساحل رفتند. به مجرد این که «گیلان‌شاه» حاکم گیلان از خبر مطلع شد دستور داد شبانه کشتیهای روسها را آتش زدند. روسهایی که به ساحل رفته بودند کشته شدند. آن عده که در کشتی مانده بودند به سرعت به دریا راندند و از ساحل دور شدند. اما در آنجا تا با «شیروانشاه»<sup>۱۸</sup> برخورد کردند و یک کشتی هم نتوانست نجات پیدا کند.

این حکایت از این رو قابل توجه است که آبادیها با همان نامها امروز هم وجود دارند. برای نمونه در بلوک مشهدسر که زیاد هم از بابل دور نیست، امروزه دهی می‌یابیم که «کاله» نامیده می‌شود. پنجه هزار نیز بی‌تردید همان هزار جریب نزدیک ساری است. شیمروود هم همان رودخانه ایست که امروزه «شیرود» نامیده می‌شود. در ساحل این رودخانه ده کوچک «شیره رود» در

۱۶- محمدابن حسن ابن اسفندیار- تاریخ تبرستان (دست‌نویسهای آکادمی امپراتوری، دانشگاه سنت پترزبورگ، برگ ۱۱۳). ظهیرالدین صفحه ۳۰۲ و جز آن.

۱۷- پس از ظهیرالدین روسها مقارن زمان جنگ در نزدیکی تمنگا در تبرستان بودند. این جنگ ۴۰ روز طول کشید. سامانیان مغلوب داعی محمد نصیرالحق شدند (۲۹۷ هجری = ۹۰۹ میلادی (؟)) و به بارفروش گریختند.

۱۸- مورخان ایرانی می‌گویند انوشیروان حکمرانانی به باب‌الابواب یا دربند فرستاد که لقب «شیروانشاه» یعنی پادشاه شیروان داشتند. به گفته مسمودی محمدابن یزد در سال ۳۳۱ هجری قمری برابر با میلادی «شیروانشاه» بود و از بهرام چوبین پادشاه کهن ایران نسب می‌برد.

بلوک تنکابین در کرانه دریا قرار دارد. آبسکون باید شهری باشد که مسعودی در فصل پانزدهم «مروج الذهب» از آن سخن گفته است. وی موقعیت این شهر را سه روز سفر از جرجان به دست می‌دهد. چنانچه بپذیریم که جرجان کهن در ساحل گرگان در جنوب شرقی دریای خزر قرار داشته است، در این صورت باید آبسکون سه روز سفر از جرجان در محل امامزاده «خرابی شهر» امروزه بوده باشد که در زیر درباره آن گفتگو خواهد شد. به احتمال خلیج استرآباد هم خلیج آبسکون نام داشته است.<sup>۱۹</sup>

دانشمندان اروپایی<sup>۲۰</sup> براساس داده‌های گوناگون نویسندگان شرقی احتمال می‌دهند که لشکرکشی روسها به سوی دریای خزر در زمان «ایگور»<sup>۲۱</sup> به وقوع پیوسته است (۳۰۱ هجری قمری برابر ۹۱۳ میلادی)

در نیمه اول سده شانزدهم، «استنکارزین»<sup>۲۲</sup> ماجراجوی روس با اقدام مشابهی بسوی گیلان، مازندران و کرانه ترکمن صحرا حرکت کرد. ساکنان مازندران حکایت می‌کنند: «استنکارزین» با ۶ کشتی حامل کالاهای صنعتی مانند ماهوت به ساحل آمد و برای جلب مردم آنها را باقیمت‌های فوق‌العاده ارزان فروخت. مثلاً هر ذراع خانی ماهوت را به قیمت ده‌شاهی (هر ذراع خانی = ۱۰ ذراع روسی و ده‌شاهی = ۱۵ کپک نقره). هنگامی که ساکنان روستاهای همسایه در آنجا گرد آمدند، استنکارزین شبانه چهار صد نفر از افراد مسلح خود را که تا آن زمان در کشتی مخفی شده بودند به ساحل آورد و به فرح آباد هجوم برد. بیشتر اهالی را کشت، کاخها را ویران کرد و اسیران را با خود به میانکاله برد.

۱۹- دربلو (D' Herbelot) به روایت از ابن قاسم می‌گوید آبسکون، آبکون، آبگون جزیره‌ای در دریای خزر و در سه فرسنگی استرآباد است با شهر و رودی به همین نام. محل این جزیره را در دو دهانه رود «آبسی» حلس می‌زنند. سلطان محمد خوارزمشاه پس از شکست از مغولها (مؤلف اشتهاها ساسانیان ضیبط کرده است. م.) در این جزیره در گذشت.

۲۰- ر.ک. Fraehn و این فضلان و گزارشهای دیگر عربها درباره روسها در دوران باستان. سنت پترزبورگ ۱۸۲۳-۱.

تاریخ روسیه در این باره نامفهوم حکایت می‌کند که: استنکا رزین خود را از فرح آباد به جزیره‌ای که کاخ شاه در آن قرار داشت رساند. وی زمستان را در آنجا به سرآورد، در آن جزیره شهرکی از چوب بنا نهاد و به دور آن دیواری گلی کشید. وی از این جزیره به مبادله اسیران پرداخت، بدین سان که هر بار به ازای سه یا چهار نفر مسیحی یک ایرانی را آزاد می‌ساخت و چندین بار نیز به یک جزیره همسایه هجوم برد.

می‌توان احتمال داد جزیره‌ای که در آن کاخ شاه قرار داشت و استنکارزین در آن دژی بنا نهاد، همان ایستگاه دریایی آشوراده کنونی بوده باشد، اما تا آنجا که ما می‌دانیم این جزیره پیش از برپایی این ایستگاه خالی از سکنه بوده و آثاری از جنگل و بنا در آن دیده نمی‌شود. ناگفته نماند که برخی می‌گویند در این جزیره سابقاً یک پاسگاه گمرک وجود داشته است و ایرانیان در آنجا یکدهم ارزش کالاها را به عنوان عوارض گمرک دریافت می‌کردند و نام «آشوراده» نیز اشاره به آن است.<sup>۲۳</sup> اما این حکایت چیزی ساخته و پرداخته «حاج میرزا آغاسی» وزیر ایرانی است که برای ایرانی کردن جزیره به آن یک نام عربی داد، زیرا نام فارسی نیافت و به نام ترکمنی هم راغب نبود. نام آشوراده نامی ترکمنی است و از «آشور» به معنای آنسوی و «آدا» به معنای «جزیره» ترکیب شده است. بنا نهادن دیوار گلی در این جزیره، توسط استنکارزین نیز نمی‌تواند واقعیت داشته باشد، زیرا در این جزیره خاک وجود ندارد، و زمین آن هم از شن و ماسه شناور دریا تشکیل شده است و بهیچ وجه رستنی در آن یافت نمی‌شود. همینطور است آشوراده دیگری که به صحرای ترکمن نزدیکتر است. بنابراین محتمل است که استنکارزین در شبه جزیره «میانکاله» که ما آن را «پوتمکین»<sup>۲۴</sup> می‌نامیم و به صورت دماغه درازی از کرانه‌های ایران به سوی ایستگاه دریایی روسها امتداد یافته و قسمت شرقی آن

۲۳- مشتق از کلمه عربی عشره.



«اوروسکاله»<sup>۲۵</sup> نامیده می‌شود مستقر بوده باشد. روشن نیست ریشه نامهای «پوتمکین» و «اوروسکاله» از کجاست؟ البته در آنجا هم اثری از بنای استحکامات پیشین دیده نمی‌شود و مانند آشوراده خالی از سکنه است. اما استنکارزین به آسانی می‌توانست از آنجا به هجومهای خود به اشرف ( که هرگز جزیره نبوده است ) جائی که بنا به مشهور باید وی کاخهای شاه عباس واقع در آن را ویران کرده باشد، مبادرت کند. دست کم مردم چنین حکایت می‌کنند.

«سویمونوف»<sup>۲۶</sup> مورخ روس می‌گوید: استنکارزین به سال ۱۶۳۶ شهر رشت را تسخیر و غنائم بسیار با خود همراه برد. از آنجا که این اثر سویمونوف در روسیه هم کمیاب است، و این او بوده که خود شاهد عینی رویدادهای رخ داده در زمان پتر کبیر در ایران بوده است و تصویر دقیقی نیز از آن ارائه داده، مايلم گفته‌های وی را درباره تسخیر گیلان عیناً گزارش دهم:

سپاهیانی که می‌بایست در سال ۱۷۲۲ رهسپار گیلان شوند مرکب از دوگردان پیاده نظام به سرکردگی «شی‌پف»<sup>۲۷</sup> بود که از پتر کبیر فرمان داشت، و می‌بایست براساس نقشه‌های تهیه شده توسط ستوان «سویمونوف» در مسیر رشت فومن محل مناسبی برای برپایی یک دژ بیابد. در چهاردهم نوامبر سفر دریایی از چهار کوه آغاز شد. سپاهیان به چهارده کشتی سوار شدند. سرهنگ «شی‌پف» در کرانه انزلی سروان «یازوکف»<sup>۲۸</sup> را به رشت فرستاد تا «آواراموف»<sup>۲۹</sup> وزیر و کنسول روس را از ورود وی آگاه سازد و برای حمل بار از پیربازار به رشت اسب درخواست کند. آقای «پترچی»<sup>۳۰</sup> مترجم هیئت خارجی در همان هنگام از گسکر (غرب پیربازار) نزد سرهنگ آمد و به وی

25 –Uruskale

۲۶ –Soimonof: توصیف دریای خزر با اضافات جغرافیایی توسط Muller، سنت پترزبورگ.

27 –Schipof

28 –Jasuekof

29 –Awaramof

30 –Petritschi

اطلاع داد که: «اسماعیل بک» سفیری که وی را در سفر به دریند مشایعت می‌کرد، همین که کشتیهای روسی را روی آب دریا مشاهده کرد، از طالبش به رشت بازگشت تا از این موقع مناسب استفاده کرده با کشتی به «حاج طرخان»<sup>۳۱</sup> سفر کند. «اسماعیل بک» از شاه اسماعیل و پسرش طهماسب و کالت داشت با امپراتور برعلیه «میرمحمود» یاغی که در آن زمان تاج و تخت ایران را تصاحب کرده بود قرار داد اتحاد منعقد سازد. (شاه حسین اسیر بود) قرار بر این بود که در ازای این کمک چند استان واقع در کرانه‌های دریای خزر به روسیه واگذار شود.

«یازوکف» پس از دو روز با داروغه‌ای از رشت که عنوان نماینده شهر را هم داشت بازگشت. وی ماموریت داشت به اطلاع «شی پف» برساند که بدون اجازه شاه به گردانهای روسی اجازه ورود به رشت داده نخواهد شد. اما سرهنگ شی پف مدعی بود و می‌گفت اهالی خودشان برای سرکوب محمود یاغی از امپراتور درخواست کمک کرده‌اند، و او بدون فرمان رسمی امپراتور به روسیه باز نخواهد گشت. «شی پف» شتابان به سوی رود کوچک پیربازار روانه شد و در آنجا درست پیش از محلی به نام همین نام متوقف شد. پیاده شدن به خشکی در هر جای دیگر غیرممکن بود، زیرا کرانه‌های دریای انزلی (مرداب) از همه سو کم عمق، باطلاقی و پوشیده از نیزارهای پرپشت است. دو گروهان با قایقها و کرجیهای آذوقه، اسلحه، مهمات و توپهای سنگین به پیربازار انتقال داده شد. عبور از رودخانه بسیار دشوار بود، زیرا بایستی قایقها را به علت انبوه نیزارهای بلند برخلاف جهت جریان آب بکشند. تعدادی از توپها را به ساحل آوردند و در آنجا گودالی کردند. کمی پس از آن وزیر با دویست نفر از همراهان، پیاده واردشد. سرهنگ برای ادای احترام و استقبال از وزیر و دویست تن از افراد خود را با تفنگهای آماده شلیک براساس اختیار تامی که از سوی شاه طهماسب به او تفویض شده بود، پیمانی با دولت روسیه امضاء کرد که طبق (ماده ۲) آن استانهای ایرانی واقع در کرانه‌های دریای خزر، داغستان،

شیروان، گیلان و مازندران و استرآباد برای همیشه به روسیه واگذار شد. در ۲۲ دسامبر ۱۷۲۴ سرلشگر «ماتیوشکین» به بندرانزالی آمد و در بیست و چهارم همان ماه وارد رشت شد. روسها موقعیت سختی داشتند. در نزدیکی رشت یک سپاه ایرانی مرکب از بیست هزار نفر تحت فرماندهی وزیر گسکر مستقر شده بود. هرلحظه بیم حمله آنان می‌رفت. سرتیپ «لواشف» فقط شش گردان پیاده نظام، پانصد سواره نظام و چند گروهان دیگر پیاده نظام با سلاحهای سبک از ارامنه، گروزیها و قزاقهای ناحیه «دن» در اختیار داشت. نیروی کمکی «ماتیوشکین» تنها بالغ بر سیصدتن بود.

روسها برای دفاع از خود دو سنگر در اختیار داشتند. یکی کاروانسرای واقع در شرق شهر، و دیگری سنگری که به سال ۱۷۲۳ در دروازه شهر (جاده رشت - قزوین) برپا شده بود، و بیم آن می‌رفت که ایرانیان از آنجا حمله کنند. سرهنگ «شی پف» در غرب رشت سنگر جدیدی مرکب از یک دیوار خاکی با هشت برج برپا ساخته بود. «ماتیوشکین» برای جلوگیری از عملیات خصومت آمیز، در یک نامه فوری از شاه طهماسب استدعا کرد، به وزیران دستورهای لازم داده شود. اما این استدعا بی‌پاسخ ماند. اسماعیل بک پس از بازگشت در رشت زندگی می‌کرد، اما ایرانیان به چشم یک خائن به وی می‌نگریستند. وی همواره جانش در خطر بود و پیوسته از بیم جان در وحشت، اما بعدها به حاجی طرخان فرستاده شد، و در آنجا بیست سال دیگر زندگی کرد.

در آغاز سال ۱۷۲۵ روسها از تجار ارمنی و ایرانی اطلاع حاصل کردند که ارتش ایران از رودخانه «فوزا» (لنگرود) و سفیدرود پیش می‌آیند تا به یک حمله مبادرت کنند. سربازان همه روزه مقابل کاروانسرا و در اطراف جنگل ظاهر می‌شدند و بی آنکه آسیبی برسانند از روی چمن تیراندازی می‌کردند. روسها نیز با گلوله توپهای کوچک به این تیراندازیها پاسخ می‌دادند. دشمنان می‌گریختند، اما دوباره با مداخله یک گردان پیاده نظام و سه گردان سواره نظام تارومار می‌شدند. هنگامی که سربازان خود را به رودخانه کم عمق «کلاچای» رساندند، رودخانه‌ای که از میان چمنزارها می‌گذشت، سواره نظام ایران به آنها

حمله برد، اما با شلیک نخستین تیرها عقب نشینی کردند. پیاده نظام در حال فرار بیش از پنج ورست مورد تعقیب سه گردان سواره نظام قرار گرفت. تعداد زیادی از ایرانیان کشته شدند. ایرانیان پس از سه روز حمله جدیدی را آغاز کردند. این کار هر هفته تجدید می‌شد، اما هر بار به عقب رانده می‌شدند. دوماه بدین سان سپری شد، بی‌آنکه ایرانیان جرات کنند از رودخانه‌ای که به منزله مرز طرفین بود عبور کنند.

در ماه مارس، ایرانیان برای کاروانهای جاده پیر بازار شروع به ایجاد مزاحمت کردند. آنها در جنگلی نزدیک رودخانه پر آب پيله دربند پنهان شده بودند و از آنجا به روسها تیراندازی می‌کردند. روسها درختان جنگل را بریدند. سه گردان پیاده نظام و تعدادی سواره نظام بر علیه وزیر آستارا اعزام شده بود تا مانع عبور وی از رودخانه شوند. پس از آن ایرانیان به افسری که با یک جوخه کوچک سرباز به سوی دهی در همسایگی (مانگورا) در حرکت بود حمله بردند، اما یک توپ به کمک او فرستاده شد که سبب گریختن دشمن شد. در این جنگ «شتوک یونگرولوف»<sup>۳۲</sup> مورد اصابت قرار گرفت.

عملیات خصومت آمیز در اینجا پایان پذیرفت، زیرا کمی پس از آن پطر کبیر درگذشت و ماتیوشکین و سویمونوف در ماه ژوئن ۱۷۲۵ رشت را ترک کردند. تنها سرلشکر «لواشف»<sup>۳۳</sup> در گیلان باقی ماند. پس از عزیمت سویمونوف دژی در ساحل غربی خلیج انزلی به نام «یکاترینوپل»<sup>۳۴</sup> بنا شد که دیری نپائید متروک شد.

چنان که می‌دانیم این استانها دوباره در زمان امپراتریس «آنا»<sup>۳۵</sup> به ایران بازپس داده شد. ویرانه‌های استحکامات رشت که ما طی توصیف رشت به آنها برخورد خواهیم خورد هنوز پابرجا هستند.

32 – Stueckjunker Loewf

33 – Lewaschof

34 – Ekaterinopol

35 – Anna

## آشوراده و قرکمنها

«آشوراده» ایستگاه دریایی روس است که در مدخل خلیج استرآباد قرار گرفته، از کرانه ترکمنها ۱۵ تا ۲۵ میل و از کرانه‌های ایران ۱۲ میل فاصله دارد. در غرب جزیره آشوراده باریکه شبه جزیره مانندی ممتد است که به نامهای «پوتمکین»، «اوروسکاله» و «میانکاله» معروفند. در مشرق آشوراده جزیره دیگری قرار دارد که معمولاً آن را «آشوراده کوچک» می‌نامند. در نقشه‌های قدیمی‌تر روسی این جزیره «سنت اویگنیوس»<sup>۱</sup> یا «اورست»<sup>۲</sup> نامیده شده است. نامی که تا بعد از برپایی ایستگاه دریایی همچنان حفظ شده بود. اگر اشتباه نکنم نام آشوراده برای اولین بار در نقشه‌های انگلیسی عنوان شده است. اهالی جزیره را «عشیر» و کرانه‌های مقابل و کنار «گز» را «پروال» به معنای گذرگاه می‌نامند. جزیره آشوراده فقط یک ورست درازا و یک ونیم ورست پهنا دارد. بسیار مسطح است و بلندی آن از سطح دریا در هیچ جا بیش از چهار پانسیست، مگر در غرب جزیره که باد شن ماسه را بر روی هم انباشته و کمی مرتفعتر است. اما با بالا آمدن آب دریا، حسب شدت باد کم یا بیش زیر آب می‌رود. گاه به گاه توفانهای قوی سبب می‌شود آب بیش از نیمی از آن را فراگیرد. لیکن خوشبختانه این توفانها نادر است و تقریباً یک یا دوبار در سال در ماههای دسامبر و ژانویه اتفاق می‌افتد و معمولاً فقط یک یا دو روز می‌پاید. به محض آن که وزش باد قطع شود، دوباره آب به سرعت به عقب

---

1 -St. Eugenius

2 -Orest

برمی‌گردد. اما به طور کلی خلیج استرآباد یکی از آرامترین آبهای کرانه‌های دریای خزر، و لنگرگاههایش مطمئن‌ترین و راحتترین در سراسر کرانه دریای خزر است. اگر دریا آرام باشد، مخصوصاً در ساعات بامدادی، این خلیج با جزیره‌ها و گشتیهایش درخششی واقعاً مسحورکننده دارد. این جزیره در اصل تپه‌ای شنی و پوشیده از ماسه و صدفهای باد آورده است و تقریباً فاقد هرگونه رستنی است. چند درختی که در اینجا در این زمینهای ماسه‌ای کاشته‌اند رشد ناچیزی دارند. این جزیره و تمام ساختمان آن را در دریا از همه سو می‌توان دید.

دماغه پوتمکین و جزیره آشوراده کوچک، تپه‌هایی شنی و عاری از سکنه و پر از باتلاقاند، و کرانه‌های پوشیده از نیزارهای انبوه آنها غالباً پناهگاه بلمهای راهزنان ترکمن‌اند. چنان که می‌دانیم ایستگاه دریایی روسها سابقاً در جزیره «ساری» واقع در ده ورستی شمال لنکران بود، و از آنجا به علت آب و هوای ناسالم جزیره و همچنین از این جهت که ایرانیان در برابر ترکمنها که غالباً به کرانه حمله‌ور می‌شدند، تقاضای کمک می‌کردند به خلیج استرآباد منتقل شد. در آن زمان «حاج میرزا آغاسی» نخست وزیر ایران و کنت «میدم»<sup>۳</sup> سفیر روسیه در ایران بود.

در آن زمان دو کشتی به خلیج استرآباد فرستادند. یکی از آنها در کرانه گز و دیگری به فاصله کمی از جزیره آشوراده متوقف شدند. جزیره شنی و خالی از سکنه بود. افسران و سرنشینان کشتی پیاده شدند. در کرانه ایران برای ملوانان حمام ترتیب داده شده بود و منزل کوچکی هم برای پزشکی که بیماران ایرانی را درمان می‌کرد برپا بود. این بناها همواره از سمت دشت در معرض هجوم مکرر ترکمنها بودند و بیش از یکبار به دست آنان ویران و به آتش کشیده شدند.

«هولمز»<sup>۴</sup> سیاح انگلیسی که بیست سال پیش هنگام اقامتش در

3 - Graf Medem

4 - Holmes

کشتی افزوده سال ۶۰

کرانه‌های جنوبی دریای خزر از آشوراده هم دیدن کرد، توصیف جالبی از این ایستگاه دریایی به دست می‌دهد. اوضاع در مجموع نسبت به آنچه هولمز توصیف کرده چندان تغییر نکرده است. همان کشتی بخاری «گاما»<sup>۵</sup> که بیست سال پیش برای بردن زغال سنگ از کوه‌های اطراف «شاه کوه» به خلیج استرآباد آمده بود، کماکان تا سال ۱۶۸۱ در کنار جزیره در لنگر بود. اما اوضاع تا اندازه‌ای بهبود یافته است، چنان که آب و هوا از هنگامی که جزیره مسکون شده کمتر زیان بار است و بنا به مشهور حتی برای بیماران ریوی و مسلولین مفید است.

بدترین و برای توقف، نامناسبترین زمان، ماههای تابستان از ماه مه تا سپتامبر یا اکتبر است. در این زمان آفتاب آن چنان شنها را داغ می‌کند که به سختی می‌توان روی آن راه رفت. اهالی قبل از غروب آفتاب که گرما در اثر وزش باد و جریان یافتن هوای خنک از سوی کوه‌های البرز تا اندازه‌ای کاهش می‌یابد از کلبه‌های خود خارج نمی‌شوند. با این حال شبها چندان بهتر از روزها نیست، زیرا به مجرد این که آفتاب غروب می‌کند، هوا پر از پشه می‌شود. این پشه‌ها بیشتر از جزیره دیگر و دماغه خاکی پوتمکین به این سو می‌آیند. با این حال اینها در خلیج استرآباد بسیار کمتر از بندرانزلی مزاحمت ایجاد می‌کنند. در جزیره آشوراده زمستان وجود ندارد، و چنانچه برفی بیارد، بیش از چند ساعت روی زمین نمی‌ماند و باز دوباره با اولین اشعه خورشید آب می‌شود. به طور کلی در این جزیره سرما به اندازه‌ای کم است که اهالی حتی در ماههای دسامبر و ژانویه هم لباس گرم نمی‌پوشند.

بیست سال پیش در این جزیره تنها دو چادر برای بیماران، یک نانوائی و یک چادر ترکمنی برای «دوهامل»<sup>۶</sup> رئیس وقت ایستگاه دریایی برپا بود. هنگامی که افسران بر آن شدند که خانواده‌هایشان را هم به جزیره بیاورند، چند

۵- علاوه بر Kama کشتی بخاری کهنه دیگری به نام «ولگا» که فقط در آبهای آرام خلیج توان رفت و آمد داشت و دو کشتی بادبانی به نامهای «رطیل» و «مار» که هر دو در وضع بدی بودند در کنار آشوراده قرار داشتند.

خانه در اینجا بنا شد. به سبب کمبود چوب ساختمانی بیشتر خانه‌ها در جزیره آشوراده از گل و نی بنا شده است، و تنها هفت خانه از تخته ساخته شده که در سه تای آن افسران متأهل زندگی می‌کنند و بقیه محل نگاهداری خواروبار ایستگاه است. ملوانان متأهل در کلیه‌های حصیری واقع در شمال جزیره زندگی می‌کنند و بقیه کارکنان کشتی یا روی کشتی یا در «اوردن»<sup>۷</sup> واقع در شرق جزیره به سر می‌برند. زندانیان تر کمن هم در آنجا نگاهداری می‌شوند. در آشوراده تنها شمار کمی ساختمان وجود دارد. در دماغه شرقی یک انبار چوبی با یک فروشگاه متعلق به شرکت بازرگانی ماوراء خزر، سه کلبه چوبی متعلق به چند ایرانی، و بی فاصله کنار اینها یک مغازه و کنار آن یک تالار دواشکوبه که متعلق به پیرترین فرد تر کمن به نام «قدیرخان» است وجود دارد. در امتداد جزیره از شرق به غرب، در سمت راست یک نانواپی، سربازخانه، حمام و چاه آب، مسافرخانه، ساختمان شعبه شرکت بازرگانی ماوراء خزر، کلیسایی که از چوب بنا شده، برج نگهبانی دواشکوبه و کنار آن خانه رئیس ایستگاه که جلوی آن چند توپ استقرار یافته قرار گرفته است، و در شمال جزیره خانه یک افسر، در سمت چپ جزیره بیمارستان، یک خانه برای دو نفر طبیب و یکی برای روسها و دیگری برای ایرانیان، و خانه محل سکونت افسر قرار دارد. در سمت چپ سابقاً گورستان قرار داشت، اما از آنجا که در اینجا آب مرتباً زمین را فرسایش می‌دهد و تابوتها را عریان می‌کند، اخیراً گورستان به شبه جزیره پوتمکین منتقل شده است.

در جزیره آشوراده دو یا سه چاه آب شیرین وجود دارد و در وسط جزیره بین کلیسا و ساختمانهای محل سکونت ملوانان یک زمین بزرگ باتلاقی واقع است. از چندین سال پیش به این طرف شروع به پر کردن این باتلاق کرده‌اند و از آن بخار ناسالمی متصاعد می‌شود. عملیات به کندی پیش می‌رود، زیرا در

۷- از Ordon یا کشتی تدارکات در سال ۱۸۴۲ هنگامی که «شامیل» شمال داغستان را متصرف شد و ارتباط بین قلیس و سپاه مستقر در کرانه قطع شد، به عنوان کشتی پست استفاده می‌شد. کشتی بادی دو دگله «مانگیشلاک» در نزدیکی «اوردن» قرار دارد و از هر دوی آنها برای سکونت ملوانان استفاده می‌شده است.



جزیره خاک وجود ندارد و خاک مورد نیاز را بایستی با قایق از کرانه ایران به اینجا حمل کنند. ولی یک قایق هم تنها یک بار در روز می‌تواند از آشوراده به گز و برعکس رفت و آمد کند، زیرا به هنگام صبح می‌توانند با وزش مناسب باد دریا به سوی بندرگز بادبانی کنند و پیش بروند، و فقط شبانگاهان که باد از سوی کوهستان وزیدن می‌گیرد باز گردند، مضافاً به این که خاک موردنیاز در کرانه برداشته نمی‌شود، بلکه برای برداشت آن باید کمی از کرانه دور شوند و به سبب کم عمق بودن آب کیسه‌های خاک را تا قایق روی پشت خود حمل کنند. به همین نحو باید گل و نی و خاشاک به عنوان مصالح ساختمانی به جزیره آورده شود. اما ایرانیان اجازه قطع درخت نمی‌دهند، زیرا از آن بیم دارند که مبادا با این چوبها در جزیره آشوراده دژی ساخته شود، به ویژه آن که رویش جنگل در اراضی کرانه بسیار جوان است و اگر بندرت درخت تنومندی یافت شود مطمئناً پوسیده و کرم خورده است. تخته‌های ایرانی بسیار نازکند و برای ساختمان نامناسب.

بنای چند ساختمان در جزیره آشوراده، در تهران ایجاد هیجان کرد. ایرانیان اطمینان داشتند استحکاماتی در جزیره آشوراده بنا شده است که می‌تواند برای امنیت کشورشان بسیار خطرناک باشد. هیچکس حاضر نبود بپذیرد که نه تنها یک ساختمان سنگی بلکه حتی یک بنای مستحکم چوبی هم در جزیره وجود ندارد. هنگامی که مرحوم جعفرقلی خان، حاکم استرآباد آمد و آقای «لیشارف» رئیس وقت ایستگاه، بناهای جزیره را به او نشان داد، وی گفت: ممکن نیست بتواند واقعیت قضایا را در گزارش خود به تهران منعکس کند، زیرا در این صورت وی را نزد شاه متهم به رشوه‌گیری از روسها خواهند کرد.

ایرانیان به زودی ناخشنودی خود را از وجود ایستگاه روسی در برابر کرانه ایران نشان دادند و گفتند به هیچوجه برای مقابله با حملات رعایای ترکمن خود نیازی به کمک روسها ندارند. معمولاً ترکمنهایی که با قایقهای بادبانی خود قصد آمدن به کرانه‌های ایران را داشتند می‌بایست در ایستگاه دریایی روسها جواز عبور بگیرند، و اخذ این جواز مستلزم ارائه گواهی نامه‌ای از ریش

سفید قبيله‌اشان مبنی بر مقاصد صلح جویانه آنها در این مسافرت بود. در آن صورت همراه داشتن کالاهایشان مجاز بود، ولی اسلحه آنها را تا بازگشتشان نگاه می‌داشتند و باز دادن آن موکول به بازرسی قایقها و حصول اطمینان از همراه نداشتن اسیران ایرانی بود. اما اکنون مقامات ایرانی به ترکمنها اطلاع داده بودند که اگر بخواهند بدون مانع از دریا یا خلیج عبور کنند باید از مقامات ایرانی اجازه عبور دریافت کنند، نه از ایستگاه دریایی روسها، از این جهت دیگر توقف آنان در آشوراده ضرورت ندارد. ترکمنها هم به هیچوجه این موقعیت مناسب را از دست ندادند. و به فوریت برای خود اوراق عبور تحصیل کردند. آنها در نیزارهای انبوه پنهان می‌شدند و یا این که در کرانه، مصون از تعقیب روسها، با وقاحت و بیشرمی بیش از پیش به غارت دهات واقع در کرانه می‌پرداختند. آنها همه ایرانیانی را که در مسیر خود می‌یافتند به آسانی زندانی می‌کردند و از راه جنگل با خود به دشت هایشان می‌بردند.

از آنجا که ایستگاه در نقطه‌ای مستقر است که در یک سمت آن کرانه ترکمنی و در سمت دیگر آن کرانه ایرانی قرار دارد، از لحاظ سیاسی و بازرگانی، هم بین این ملل همواره متخاصم و هم بین این دولت و روسیه دارای اهمیت زیاد است. و من در این مورد اشاراتی خواهم کرد.

دشت‌های ترکمنی در جنوب خلیج‌های متصل به یکدیگر «کراسنووودسک»<sup>۸</sup> و «بلخان»<sup>۹</sup> شروع می‌شود و در امتداد کرانه شرقی دریای خزر تا استان استرآباد امتداد می‌یابد. در سمت شمال، بستر رود آمودریا آنها را از دشت‌های قوم کوچک قرقیزها جدا می‌سازد. این رود سابقاً در فاصله ۸۰ ورستی جنوب خلیج بلخان به دریای مازندران می‌ریخت.

این افسانه که اوزبکهای خیوه از ترس تصرف بستر آمودریا توسط روسها آن را پر کرده‌اند معروف است. همین طور افسانه شنهای طلا دار نیز که نخستین انگیزه پطر کبیر در اعزام هیاتی در سال ۱۷۱۳ به سرپرستی شاهزاده

8 -Krasnowodsk

9 -Balchan

«بگوییچ چر کاسکی»<sup>۱۰</sup> به آنجا بود معروف است. این هیأت ماموریت داشت در دهانه آمودریا، نزدیک خلیج کراسنودسک، دژی برپا سازد، و سپس بدون آن که در طول راه از بستر رودخانه دور شود نزدخان خیره سفر کند. و بدین ترتیب پس از بازدید از کرانه و مسیر رود و سد در صورت امکان مسیر رودخانه را مجدداً به دریای خزر برگرداند، و برای برپا کردن شهری جدید، جایی بیابد. پطرکبیر براین عقیده بود که: اگر دراین رود طلا هم یافت نشود می‌توان با برقراری روابط تجاری با هندوستان آنرا به دست آورد. اما دشمنی اهالی خیره و بخارا از یک سو، اختلاف نظر بین مسئولین هیات از سوی دیگر مانع اجرای نقشه او شد<sup>۱۱</sup> اهالی خیره بگوییچ را کشتند و سرش را نزد خان خیره فرستادند. لشکرکشی «بوخ هولتز»<sup>۱۲</sup> برضد خان خیره هم بی نتیجه ماند. با درگذشت پطرکبیر که کمی پس از آن روی داد مسئله تجارت با هندوستان نیز به آتیه نامعلومی موکول شد.

تغییر مسیر آمودریا که دو دهانه داشت به احتمال بیشتر مربوط به یک زمین لرزه است. «موراویف»<sup>۱۳</sup> در سفر به خیره آثار جریانات آب در بستر اولیه آمو دریا را دیده است. ترکمنها می‌گویند: در آمو دریا تا سال ۱۸۵۰، هنگام طغیان، آب در بستر اصلی تا دریا جریان داشته است. گویند بقایای دژی یا سنگر روی دماغه کراسنودسک همچنان باقی است. دماغه حدود ۴ ورست پهنا و ۱۲ ورست درازا دارد. از لحاظ رویش گیاهی بسیار فقیر و رستنیهای آن محدود به بوته‌های کوتاه یا علف است. باز بودن اطراف و نزدیکی باتلاقها و دریاچه‌های نمکی برای سلامتی سخت زیان‌آور است. لنگرگاهها نیز برای

#### 10 - Begowitsch Tscherkaski

۱۱ - کوشین (Koschin) نمی‌خواست دستورهای شاهزاده بگوییچ را اجرا کند، زیرا دماغه‌ای را که وی در نزدیکی کراسنودسک انتخاب کرده بود نامناسب می‌دانست. وی گفت آنجا شنی است و بر آن علف نخواهد روئید.

#### 12 - Buchholtz

۱۳ - موراویف Murawief - مسافرت به خیره (به زبان روسی) جلد اول صفحه ۷۴ و صفحات بعد، جلد دوم صفحه ۱۱۲ و بعد.

کشتیها مناسب نیست، و عمق آب البته سه بغل است، ولی بادهای شمال شرقی که بیشتر به هنگام شب وزیدن می‌گیرد، لنگرگاه را نامطمئن و خطرناک می‌سازد.

در شمال شبه جزیره کراسنودسک تا تنگه «قره بغاز» به طول ۱۸۰ ورست عشیره‌ای دیده نمی‌شود، اما وجود چشمه‌هایی که در آنجا دیده می‌شود، دلالت بر آن دارد که در گذشته ترکمنها در آنجا سکونت داشته‌اند. سراسر کرانه پوشیده از ماسه‌های باد آورده است و تنها جابه جا نزدیک دریاچه نمک بوته‌های خار دیده می‌شود.

در کرانه شمالی خلیج بلخان مسافتی به طول ۶۰ ورست با صخره‌های عمودی احاطه شده است. این صخره‌ها در ابتدای شبه جزیره کراسنودسک، نزدیک کرانه، «کای پات»<sup>۱۴</sup> نامیده می‌شوند. از اینجا به بعد به چند ردیف تقسیم می‌شوند و آنها را به نامهای «کوبا داغ»<sup>۱۵</sup>، «شاگادام»<sup>۱۶</sup> یا «چاگادام»<sup>۱۷</sup> و «اودشراک»<sup>۱۸</sup> می‌خوانند. در پشت این صخره‌ها دره «کوبا داغ» قرار دارد. کوههای «چاگادام» به طرف شمال به دور خلیج امتداد می‌یابند. سپس از شیب آنها کاسته شده در فلاتی به فاصله ۱۵ ورست از کرانه دریا در کوههای بلخان به هم می‌پیوندند. این کوهها مناسبترین جا برای زندگی عشایری ترکمنهاست، زیرا در کوهپایه‌ها، چشمه‌های آب شیرین وجود دارد. در این کوهها خرگوش، روباه، گرگ و ببر<sup>۱۹</sup> نیز وجود دارد.

در کوهستان چاگادام نیز می‌توان چشمه‌های آب شیرین یافت که از میان آنها چشمه «بالکوئی»<sup>۲۰</sup> در شمال خلیج کراسنودسک با وجود کم آبی

14 -Kaipat

15 -Kubadagh

16 -Schagadam

17 -Tschagadam

18 -Udschrak

۱۹ - به نظر می‌رسد مولف اشتباه کرده و پلنگ درست باشد. (م)

20 -Balkui

معروفیت ویژه‌ای دارد. گفته می‌شود، روزانه تنها چهل سطل آب می‌توان از آن برداشت. در اطراف چشمه بالکوئی ده خانوار ترکمن به گونه‌ای عشایری زندگی می‌کنند و هندوانه و خربزه هم می‌کارند. در شرق بالکوئی در کوهستانهای کوبا داغ چشمه‌هایی با نامهای «بولوک»<sup>۲۱</sup> «کازین»<sup>۲۲</sup>، «سولمن»<sup>۲۳</sup> و «سوئیدجی»<sup>۲۴</sup> قرار دارد که آب آنها به سبب نزدیکی به دریا کمی شور است. از کنار این چشمه‌ها جاده‌ای به خیوه امتداد دارد. چنان که معروف است کاروانها آن را در حدود دوازده روز می‌پیمایند. در غرب چشمه کازین، چشمه «بورناک»<sup>۲۵</sup> واقع است و در نزدیکی آن چراگاههایی وجود دارد.

در جنوب بستر آمودریا به فاصله پنجاه ورست یک رشته کوههای کم ارتفاع قرار گرفته است که به نام «آمبال»<sup>۲۶</sup> معروف است و جا به جا پوشیده از بیشه است. چنانکه پیداست می‌توان این کوهها را از دریا و خلیج استرآباد در دوردست به صورت نواری به زحمت قابل تشخیص دید.

دشت‌های ترکمن در شرق به خیوه محدود می‌شود، و در جنوب رودخانه گرگان حد فاصل آنها با ایالت استرآباد است. اما ترکمنها رودخانه‌ای را که «باغو» نامیده می‌شود و به خلیج استرآباد می‌ریزد به عنوان مرز می‌شناسند. دشت‌های ترکمنی تا حدود بیش از ۳۰۰ ورست در امتداد کرانه شرقی دریای خزر و از کراسنودسک (۴۰ درجه عرض شمالی) تا مرز استرآباد امتداد دارد. تمامی مسیر مسطح، پست و تقریباً هم سطح دریاست. تنها جا به جا تپه‌های شنی این هم آهنگی و مبانئ طبیعت را برهم می‌زنند. کرانه دریا در همه نقاط مسطح و ماسه‌ای است. عمق آب به اندازه‌ای کم است که در نزدیکی کرانه

21 - Buluk

22 - Kazin

23 - Suelmen

24 - Suidschi

25 - Burnak

26 - Ambal

حرکت کرجیهای کوچک هم غیر مقدور است. سراسر این دشت‌های پست به صورت دشتی تقریباً بدون گیاه است و تنها در برخی نقاط، در فرو رفتگیهای زمین و باتلاقها علفهای خاص دشت دیده می‌شود. همه جا شن زار است و برای کشت و کار مناسب نیست. فقط در زمینهای مجاور استرآباد، در نزدیکی رودخانه‌های اترک و گرگان که ترکمنها کم یا بیش گندم می‌کارند، دشت منظره‌ای تازه و سرسبز دارد. به طور کلی بین ترکمنها آبیاری مزارع مرسوم نیست، هرچند گفته می‌شود که در آنجا کانالهایی بدین منظور حفر شده است. رودخانه اترک از کوهستانهای نزدیک «قلعه یوسف» واقع در شمال قوچان سرچشمه می‌گیرد و پس از طی شصت فرسنگ در استپهای ترکمن، در نزدیکی خلیج استرآباد، در چهل میلی شمال شرقی جزیره آشوراده به دریای خزر می‌ریزد. عرض این رودخانه قابل توجه نیست، اما جریان آب تند و کرانه تقریباً پرشیب است. از سمت راست رودخانه «هارتوت»<sup>۲۷</sup> و «چیندر»<sup>۲۸</sup> و «سوند»<sup>۲۹</sup> یا «سومبار»<sup>۳۰</sup> و از سمت چپ رودخانه «سمولگان»<sup>۳۱</sup> به این رودخانه می‌ریزند. ژرفای دهانه رودخانه کم است.

رودخانه گرگان از کوههای البرز از چشمه‌های آب گرم «گرم چشمه» نزدیک شاه آباد و سمولگان سرچشمه می‌گیرد و در آبادی «سیمین تپه» واقع در شش فرسنگی جنوب دهانه اترک به این رودخانه می‌ریزد. طول رودخانه گرگان بیست و هشت فرسنگ و کرانه‌های آن نسبتاً پرشیب است. بستر این رودخانه پوشیده از گل و لجن است و بدین جهت آب آن زرد رنگ است. در برخی جاها عمق رودخانه به اندازه‌ای زیاد است که عبور پیاده از آن مقدور نیست. به طور کلی سطح آب هنگام طغیان نسبتاً بالاست. دهانه رودخانه گرگان کم ژرفاست و به صورت باتلاقی با کرانه‌های مسطح درآمده است.

27 –Hartut

28 –Tschinder

29 –Sund

30 –Sumbar

31 –Semulgan

آبهایی که به این رودخانه می‌ریزند عبارتند از: در سمت راست رودخانه «قارزلی»<sup>۳۲</sup> در دره «شاهرک»<sup>۳۳</sup>، «چیل قزی»<sup>۳۴</sup> که از نیل کوه سرچشمه می‌گیرد، و قره سو در یک فرسنگی گنبد کاووس به آن می‌ریزد، گرم رود که در یکی از تنگه‌های البرز جریان دارد و رودخانه‌های کوچکتر به آن می‌ریزند و در غرب گنبد کاووس به رودخانه گرگان می‌ریزد، آب شور و سه فرسنگ بالاتر، «ساری سو»<sup>۳۵</sup>. سمت چپ رودخانه «قره گل چای» یا «اشک سو»، «دوگولوم»<sup>۳۶</sup> که به نام محل «دوگ»<sup>۳۷</sup> نامیده می‌شود و در دره شاهرک جریان دارد و به آن می‌ریزد.

در سمت چپ رودخانه گرگان، بقایای برج گنبد کاووس بنام یکی از قدیمی ترین پادشاهان گرگان دیده می‌شود. طبق توصیف «بد»<sup>۳۸</sup> این گنبد از آجر ساخته شده و خوب نگهداری شده و تنها از داخل صدماتی دیده است، زیرا در انتهای فوقانی آن سوراخی وجود دارد. محیط داخلی آن یکصد و چهل و هشت پاست و ارتفاع آن نیز همین اندازه است. سقف آن از کاشی سبز است. بالای در و در اطراف رفاها در بیرون کتیبه‌ای با خط کوفی دیده می‌شود.

در کرانه راست رودخانه گرگان در گذشته دیواری بود که «قرل آلان» نامیده می‌شد. این دیوار در چهار فرسنگی کوه «پشت کمر» چهار فرسنگ، از سرچشمه گرگان رود، نزدیک مقر و اقامتگاه عشیره «قره بالخان» به موازات

### 32 - Krazli

۳۳ - شاهرک پیش از این شهری بود که بنا به گفته اهالی پر از گودالهایی با برآمدگیهای مصنوعی بوده است. علاوه بر شاهرک و جرجان و «گنبد کاووس» بقایای شهرهای بی‌بی شروان «گورقلعه»، «دشت قلعه» و «پرز» دیده می‌شود. راجع به میوت و کورکلان (رساله موسسه جغرافیایی روسیه ۱۸۴۷ جلد دوم صفحه ۲۰۹ و بعد)

### 34 - Tschilgesi

### 35 - Sari-Su

### 36 - Dugulum

### 37 - Dug

### 38 - Bod

کرانه رودخانه تا دریا پیش می‌رفت. دیوار آن از آجر بنا شده بود، اما امروز جز چند تپه که در برخی جاها از هشت تا ده پا ارتفاع دارند اثری از آن به جا نمانده است. این تپه‌ها نمای استحکاماتی چهارگوش را دارند که فاصله آنها از یکدیگر چهل دقیقه راه است. طول هریک از آنها تقریباً یکصد و پنجاه پاست. پشت قزل آلان یک رشته ارتفاعات دیگری دیده می‌شود که به موازات دیوار اصلی پیش می‌روند، اما از آن کوتاه‌ترند و در برخی نقاط به کلی قطع می‌شوند و جاده از میان این دیوارها می‌گذرد. احتمال می‌دهند این استحکامات در زمان اسکندر کبیر و برای محافظت در برابر «آلان» های ساکن کرانه دریای خزر بنا شده باشد.

در کرانه‌های هر دو سمت رودخانه پیش از این مجراهایی برای عبور آب احداث شده بود که از روی پلی برفراز رودخانه می‌گذشت و بنای آن را به پهلوانان مقدونی و برخی آن را به دوران کهن جرجان نسبت می‌دهند. در جنوب گرگان، رودخانه‌های «قره سو» و «باغو» به خلیج استرآباد می‌ریزند.

بنام‌ترین آبادیهای ترکمن در کرانه شرقی دریای خزر عبارتند از: آبادی کراسنوودسک واقع در پیش کوهی به همین نام و به فاصله یک ورست و نیم از کرانه. در این آبادی حدود چهل خیمه گاه شمارش شده است. اهالی آن تعداد کمی شتر دارند و برعکس حتی یک اسب هم ندارند، آبادی دیگر «چله کن» است که در جنوب کراسنوودسک قرار دارد. ترکمنها این جزیره را «چله کن» یا «چهارکان» هم می‌نامند، زیرا در آن چهارکان وجود دارد که عبارتند از نفت قیل، نفت، نمک و رنگهای مختلف. اما طبق نظر «موراویف» این نام از کلمه چلیک به معنای بشکه گرفته شده است.

چله کن از جزیره آشوراده یا خلیج استرآباد ۱۸۰ میل (۳۱۵ ورست) فاصله دارد، و از باد کوبه که می‌گویند در مقابل آن قرار دارد همین اندازه دور است. چله کن از چهار رشته کوه که به چهار سو کشیده شده تشکیل شده است. طول این جزیره حدود ۳۵ ورست و پهناى آن ۲۵ ورست است. این پیش کوه در گذشته جزیره‌ای بوده است که بر اثر یک زمین لرزه به چله کن پیوسته است. خلیج در پیش کوه درویش «قره گل دریا» نامیده می‌شود. در



اینجا کشتیها باید چند بغل دورتر از ساحل لنگر ببندازند. می‌گویند در خلیج «قره گل دریا» سولفات سدیم یافت می‌شود. پیش کوه شمالی که ۱۸ ورست امتداد دارد و به نام «کوفال جی»<sup>۳۹</sup> معروف است. خلیج «کرتیک»<sup>۴۰</sup> نام دارد و لنگرگاه مناسب است.

حرکت بین پیش کوههای «ایگزیک»<sup>۴۱</sup>، «شاه درویش» و کرانه که به سمت کرانه‌های ترکمن ممتدند، بسیار خطرناک است، زیرا در اینجا آب جا به جا فقط دو پا یا حتی کمتر از آن عمق دارد.

این جزیره به سبب چاههای نفت که در همه جای آن یافت می‌شود معروف است. معروفترین این چاههای نفت در کوههای «چغارک»<sup>۴۲</sup> و «قزل تپه» که در فاصله‌ای به مساحت ۵ ورست از خلیج قره گل دریا قرار دارد وجود دارند. کوههای چغارک از طرف شمال شرق به سوی تپه‌های شنی ممتد است و حدود ۸ ورست طول و ۴ ورست پهنا دارد. می‌گویند تعداد چاههای نفت این جزیره که از برخی از آنها نفت انباشته شده از چهل سال به این طرف را برمی‌دارند کمتر از هزار نیست. اما ترکمنها مطمئناً توجهی به نگاهداری این چاهها ندارند و بدین جهت این چاهها وضع بسیار بدی دارند.

نفت قیل، نفت غلیظ شده یا ماده‌ای موم یا صمغ مانند است که گاهی سیاه و گاه سفید است. این ماده را که از میان ماسه‌ها استخراج می‌کنند، پس از ذوب کردن در دیگها تصفیه می‌کنند. در این جریان از شنهای آغشته به نفت به عنوان سوخت استفاده می‌کنند که با نور زیاد و دوده غلیظ می‌سوزد. نفت قیل در گودالهای عمیق نگاهداری می‌شود. نفت قیل سفید به مقدار بسیار کم در جزیره یافت می‌شود. از این رنگها در جزیره نوعی «گل اوخرا» یا «قره بوغ» یا «قره بویه» و همچنین نوع دیگری به نام «آشخال»<sup>۴۳</sup> که سیاه رنگ

39 - Kufaldschi

40 - Kertike

41 - Igsik

42 - Tschockaraek

43 - Aschkhal

است یافت می‌شود. افزون بر اینها سولفات و چند ماده معدنی دیگر هم در این جزیره یافت می‌شود. دریاچه‌های نمک در غرب و شمال غربی جزیره، در حول و حوش «چفارک» قرار دارند. معروفترین آنها «پارسو» و در شمال شرق پارسو «آلاچ باش»<sup>۴۴</sup> است. در غرب جزیره یک معدن نمک به نام «مرزنیک» یا «مرزی بک» وجود دارد. در اینجا سنگ به صورت قطعات یا لایه‌های نازکی به قطر ۲ اشپان و وزن یک پود و نیم معادل ۶۰ پوند وجود دارد. «کوشما»<sup>۴۵</sup> یا جفت که ترکمنها «کولون»<sup>۴۶</sup> می‌گویند برابر ۳ پوند است. قسمت اعظم نمک از دریاچه «گرم» واقع در شرق کرانه‌های ترکمن در نقطه‌ای به فاصله یک روز راه از کرانه دریا در جنوب «چله کن» در سمت آبدادی «چکیش لر» استخراج می‌شود. نمک را از آنجا با شتر به ساحل می‌برند تا با قایق حمل شود. یک شتر حدود چهار جفت یا دوازده پوند بار می‌برد.

در چله کن زمین همه جا شنی و آکنده از گوش ماهی، نمک، رنگ، نفت قیل و غیره است. گردبادهایی که در اینجا زیاد است غالباً ماسه‌ها را به تمامی سطح جزیره پراکنده می‌کند. رویش گیاهی تقریباً وجود ندارد، مگر در بهار در نزدیکی دریا که علف و گیاهی به نام «آکسیلا»<sup>۴۷</sup> می‌روید اما با شروع گرما خشک می‌شود و اهالی از آن به عنوان سوخت استفاده می‌کنند. در جزیره، آب شیرین بسیار کم است.

در جزیره چله کن در جمع حدود ۳۰۰ چادر ترکمنی شمارش شده است. اهالی بیشتر به تجارت اشتغال دارند و کالاهای خود را به کرانه ایران و جزیره آشوراده حمل می‌کنند. شتر و اسب در اینجا به ندرت نگهداری می‌شود و احشام را بیشتر در جزیره «آبداق» می‌چرانند.

آبداق یا «اوگورچینسک»<sup>۴۸</sup> جزیره باریکی است که در جنوب چله کن

44 - Alatsch Basch

45 - Koschma

46 - Kuluon

47 - Akselau

48 - Ogurtschinsk

قرار دارد. حدود ۴۰ ورست طول دارد و عرض آن به طور متوسط ۳ ورست است. با آنکه زمینهای اینجا کیفیتی مشابه زمینهای چله کن دارد، با این حال رویش گیاهی بهتر است. در برخی نقاط آب شیرین بسیار کم است. در این جزیره حدود ۳۰ چادر ترکمنی وجود دارد و اهالی به کشت هندوانه و خربزه هم اشتغال دارند و محصولاتشان را در چله کن به فروش می‌رسانند. گورستان ترکمنها در قسمت شمالی جزیره قرار دارد. در اینجا مجسمه‌ای به عنوان بزرگداشت یک درویش دیده می‌شود که از چهار درخت تشکیل شده است. کشتیها می‌توانند نسبتاً نزدیک کرانه لنگر بیاندازند. عمق آب در فاصله نیم ورست از کرانه هنوز ۳ تا ۴ بغل است.

آبادی «چکیش لر» در کرانه دریا واقع است و تقریباً ۲۰۰ چادر و حدود ۱۱۰ میل از چله کن فاصله دارد. می‌گویند در این آبادی تنها یک چشمه آب وجود دارد که آب آن طی یک روز تمام می‌شود. در اینجا کشتیها می‌توانند تا فاصله یک میل مانده به کرانه نزدیک شوند. فاصله چله کن تا چکیش لر از کرانه دریا حدود هفت روز راه است. در سرتاسر این مسیر حتی یک آبادی هم وجود ندارد. این راه از کنار دو تپه شنی می‌گذرد که یکی از آنها به نام «تپه سبز» معروف است و از داخل دریا بخوبی دیده می‌شود. برفراز این تپه چشمه‌ای با آب جوشان وجود دارد. فاصله این تپه تا کرانه دریا ده ورست است. در جنوب این تپه، تپه مشابه دیگری قرار دارد که «آق تپه» یا «تپه سفید» نامیده می‌شود. فاصله این تپه تا کرانه دریا حدود هشت ورست است. برفراز این تپه چند دهانه سوخته شده آتشفشانی با لجن آغشته به جوهر گوگرد و یک چشمه با آب شور جوشان وجود دارد. در اطراف نیز چشمه‌هایی با آب تلخ و شور وجود دارد. سابقاً نزدیک «آق تپه» جویبار کوچکی جاری بوده و یک دریاچه نمک هم وجود داشته است. کرانه دریا در اینجا کم عمق است و بدین سبب کشتیها در فاصله پنج میل از کرانه متوقف می‌شوند. فاصله تپه سبز تا آق تپه حدود سی و پنج ورست است.

«آبادی حسنقلی» یا حسینقلی به فاصله دو ورست از کرانه دریا در دهانه رودخانه اترک قرار گرفته است. این آبادی ۲۵ ورست از آق تپه (تپه سفید) و

چهل و پنج میل از جزیره آشوراده فاصله دارد. در این آبادی حدود سیصد چادر شمارش شده است و اهالی آن به قالی بافی اشتغال دارند. دهانه اترک مسطح و آب آن شور است؛ بدین سبب برای تامین آب شیرین موردنیاز بیشتر مجبورند با قایق به «سیمین تپه» گرگان بروند. می‌گویند در سمت راست حسنقلی دریاچه‌های نمک وجود دارد. گورستان ترکمنها نیز در سمت چپ قرار دارد. این قسمت از کرانه در گذشته جزیره بوده است. بیست سال پیش از این ماهیگیران روسی در نزدیکی حسنقلی یک مرکز صیدماهی برپا کرده بودند.

«آبادی اترک» در دهانه رودخانه اترک واقع در شرق حسنقلی، به فاصله بیست ورست از کرانه دریا قرار دارد و تقریباً حدود هزار چادر در آن شمارش شده است. اهالی این آبادی بیشتر خود را «قرقچی» می‌نامند و اکثراً با راهزنی امرار معاش می‌کنند. بسیاری از ترکمنهای آبادیهای واقع در کرانه تابستانها را در کنار اترک می‌گذرانند. می‌گویند به سبب وجود باتلاقهای بسیار و شاخه‌های باتلاقی دسترسی به کرانه از مسیر مستقیم بسیار مشکل است. زندانیان در آبادی اترک نگاهداری می‌شوند. دشت‌ها و نیزارهای اطراف این آبادی محل زیست انواع گرگ، روباه، گراز، بزکوهی «جیران»<sup>۴۹</sup>، شغال و غیره است.

طبق توصیف «موراویف» سیمین تپه، دیواری آجری است به طول یکصد بغل و ارتفاع دو بغل که در سمت شرق آن در جهت دشت توده‌های عظیم شن تا ارتفاع دیوار بالا رفته و از این رو آن را به صورت تپه‌ای در آورده است. آقای موراویف می‌نویسد که بقایای استخوانهای انسان را در این دیوار دیده است. محتملاً استحکامات اصلی «قزل آلان» در اینجا قرار داشته است. این تپه در گذشته جزیره‌ای بوده است. در پیش کوه که در گذشته تا مسافت هفتاد بغل تا داخل دریا امتداد داشت نیز بقایای دیوارها، خانه‌ها و برجهای مدوری که از آجرهای بزرگ چهارگوش ساخته شده بود دیده می‌شد. ولی در این ویرانه‌ها و

۴۹ - مولف جیران به معنای آهو را اشتهاها با بزکوهی یکی دانسته است. (م)

کف دریا به فاصله ۳۰ تا ۴۰ بغل از کرانه جز خرده شیشه چیزی یافت نشده است. دیوارها و برجها برپا نیستند و احتمالاً بر اثر یک زلزله متلاشی شده‌اند. در آبادی «گمیش تپه» حدود پانصد چادر برپاست. زمینهای اطراف دهانه گرگان، پست، باتلاقی و پوشیده از نیزار است. اقامت در ماههای گرم تابستان در اینجا بسیار ناسالم است، بدین جهت اهالی در این موقع یا به حسنقلی و یا به اترک می روند. از آنجا که آب در دهانه رودخانه گرگان شور است، اهالی برای به دست آوردن آب شیرین بایستی حدود پنج ورست از دهانه رودخانه دور شوند. قایقهایی که کف مسطح دارند می‌توانند به آسانی وارد رودخانه شوند. دو ورست مانده به دهانه رودخانه، عمق آب بیش از یک بغل و عرض آن شش بغل است. کشتیها در اینجا دو میل مانده به کرانه لنگر می‌اندازند. فاصله گرگان تا استرآباد یک روز راه است. می‌گویند جاده‌ای که از گمیش تپه، در امتداد کرانه به شمال منتهی و از آبادی اترک می‌گذرد باتلاقی است. آبادی «حاجی نفس» از کرانه دریا یک ورست فاصله دارد و دارای چند چادر بیش نیست. کشتیها در اینجا تا یک میل مانده به کرانه پیش می‌آیند. آبادی «قره سنگر» روبروی جزیره آشوراده به سمت شرق، حدود چهار ورست از کرانه دریا فاصله دارد و سیصد چادر در آن شمارش شده است. ساکنان آن بیشتر به کار تجارت اشتغال دارند و با استرآباد و ایران داد و ستد فراوان دارند.

ترکمنهای همه این آبادیها به سه قبیله اصلی «یموت»، «کوکلان» و «تکه» تعلق دارند که هر کدام به تیره‌هایی به شرح زیر تقسیم می‌شوند:<sup>۵۰</sup>

الف - قبیله یموت به تیره‌های زیر تقسیم می‌شود:

الف - طایفه جعفریای از قبیله یموت که دو تیره دارد. «یارعلی» و

«نورعلی»

۵۰ - شماری که من ذکر کرده‌ام براساس گزارشی است که حاکم استرآباد در سال ۱۸۵۷ برای شاه ایران ارسال داشته است، و شماری که دکتر هنتجه Dr. Haentzshe (نقشه‌برداری و آمار ترکمنهای ایران در مجله جغرافیای عمومی برلین ۱۸۶۲ شماره ۱۱۰) به دست داده است و ظاهراً مربوط به سالهای پیش است.

یک - تیره «یارعلی» دارای شاخه‌هایی به شرح زیر است:

- ۱- انلق توماج با ۲۵۰ چادر، ۲- ایری توماج با ۱۴۰ چادر، ۳- چوکان با ۸۵ چادر، ۴- پرخاص با ۱۱۰ چادر، ۵- ارق با ۱۰۰ چادر، ۶- کل با ۴۵ چادر، ۷- کوسه‌لی با ۴۵ چادر، ۸- قزل با ۹۰ چادر، ۹- سقالی با ۹۰ چادر.

ترکمنهای تیره یارعلی بیشتر در آبادیهای قره سنگر، گمیش تپه و غیره سکنی دارند.

دو - تیره «نورعلی» دارای شاخه‌های زیر است:

- ۱- کم با ۲۲۰ چادر، ۲- کربا با ۶۰ چادر، ۳- کرد یا کردطایفه با ۶۰ چادر، ۴- قرنجیک با ۲۰۰ چادر، ۵- پانق یا پان کونوک با ۱۵۰ چادر، ۶- ایکدر یا ایکدر کوچک با ۵۰ چادر، ۷- کلته با ۱۷۰ چادر.
- ترکمن‌های تیره نورعلی در آبادیهای حاجی نفس، گمیش تپه و حسنقلی در کرانه اترک و جز آن زندگی می‌کنند.

ب - یموت‌های قبیله «آقورچالی» به «آق» و «آتابای» تقسیم می‌شوند: یک - «آق» ها دو دسته‌اند: «اوزین آق» با ۳۲۰ چادر و «قسقه آق» با ۲۸۰ چادر.

- دو - «آتابای» ها عبارتند از: ۱- سهنه با ۱۰۰ چادر، ۲- سقی با ۷۵ چادر، ۳- یان پای با ۴۰ چادر، ۴- محمد انلق با ۱۷۰ چادر، ۵- ساریجلی با ۴۰ چادر، ۶- کسه با ۴۵ چادر، ۷- کسه حلقه با ۱۵۰ چادر، ۸- دوگونچه با ۸۰ چادر، ۹- طعنه با ۲۰۰ چادر، ۱۰- قانقرمه با ۸۰ چادر، ۱۱- قولر با ۲۰ چادر و ۱۲- قره داشلو با ۲۰ چادر.

جد اعلای «آتابای» ها را چونی می‌دانند.<sup>۵۱</sup>

«آقورچالی» های ساکن جزیره چله کن به نامهای زیر خوانده می‌شوند:

۵۱- براساس نوشته «موراویف» صفحه ۴۰ جد اعلای یموتها که سه زن داشته به همین اسم نامیده می‌شده است. پسران زن اول چونی و شارب، پسر زن دوم کوچک و پسر زن سوم بایرام شاه نام داشتند و هر کدام از آنها سران قبیله‌های گوناگون می‌باشند.

سه - «آفورچالی تر کمه»، چهار - آفورچالی سیمدم». پنج - «آفورچالی گری» یا ایری (کیر) شش - «آفورچالی ندین»  
 پ - یموتهای طایفه «بلقی» عبارتند از: ۱ - سقار با ۶۵ چادر، ۲ - وکیلی با ۱۹۵ چادر، ۳ - قیر با ۴۰ چادر، ۴ - میرزاعلی با ۶۵ چادر، ۵ - «أراض لی» با ۲۵ چادر، ۶ - اون لوق با ۱۴۰ چادر.  
 ت - یموتهای طایفه «دوجی» عبارتند از: ۱ - «اودک» با ۱۴۰ چادر، ۲ - «ساریجه میوت» با ۷۰ چادر، ۳ - «خیوقی» با ۱۰۵ چادر، ۴ - «گره» با ۱۰۰ چادر، ۵ - «ابدال ایجمک» با ۱۲۰ چادر، ۶ - «باقه» با ۲۰ چادر و ۷ - «قرچه داغی» با ۵۵۰ چادر.

طایفه «دوجی» منجمله در بلوک کتول استرآباد در کرانه رودخانه گرگان زندگی می کنند.

ث - یموتهای قبیله «داز» در اطراف «آق مشد» در بلوک فخر عمادالدین زندگی می کنند، و در حدود ۶۵۰ چادر دارند. یموتهای قبیله «بدراق» با ۳۰۰ چادر ساکن بلوک کتول هستند. یموتهای قبیله «قان یقمز» در بی بی شروان ساکنند و ۲۰۰ چادر دارند. یموتهای قبیله «امیر» با ۳۷۵ چادر در مرز بلوک فندرسک زندگی می کنند. یموتهای قبیله «کوچک» به دو دسته تقسیم می شوند: ۱ - «استاد حق» با ۱۹۰ چادر و ۲ - «خورطه» با ۱۸۵ چادر.

قبیله «کوچک» بین فندرسک و «قره تیکان» زندگی عشایری دارند. یموتهای «سلاخ» ۲۵۵ چادر، یموتهای قبیله «قرویه» در کرانه اترک و بلخان ۲۵۰ چادر، یموتهای قبیله «بهلکه» در کرانه اترک ۲۶۰ چادر، یموتهای قبیله «قجق تاتار» در نزدیکی بی بی شروان ۴۳۹ چادر، یموتهای قبیله «آتا» ۹۰ چادر و یموتهای قبیله «مخدوم» ۱۲۰ چادر دارند.

ب - کوکلان - قبیله کوکلان به دو تیره تقسیم می شود. یک - دو دارقه، دو - خلقه داغلی

یک - الف - کوکلان دودارقه از قبیله «قرق» به ۱ - «کنک لیک» با ۱۰۰ چادر، ۲ - صوفیان با ۱۰۰ چادر، ۳ - کوکجه با ۱۰۰ چادر، ۴ - «دهنه»

با ۱۰۰ چادر و ۵- «چکه» با ۷۶ چادر تقسیم می‌شود.  
این قبایل در غرب گرگان، اطراف مشک عنبر و جز آن زندگی می‌کنند.

ب)- «کوکلان بایندر» به دو دسته «آق قلیچ خانی» با ۱۲۳ چادر و «نفس خانی» با ۱۰۷ چادر تقسیم می‌شوند و در ده‌های گرگان زندگی می‌کنند.

پ)- «کوکلان ینقاق» به ۱- کوتی مجمن با ۱۱۶ چادر، ۲- «اوج قونلی» با ۱۰۰ چادر تقسیم می‌شوند و در اطراف گنبد کاووس و شرق کبود جامه زندگی می‌کنند.

ت)- «کوکلان کرکز» با ۱۵۰ چادر ساکن کرانه گرگان می‌باشند.

ث)- «کوکلان سکرک» به ۱- «قوشی» و «قره‌شور» با ۱۳۹ چادر و

۲- «خروشور» با ۱۵۶ چادر تقسیم می‌شوند.

دو شاخه‌های «کوکلان حلقه داغلی» عبارتند از: ۱- چاقربیگدلی با ۳۵۰ چادر که در کرانه‌های گرگان و اترک و اطراف حیدرآباد زندگی می‌کنند. ۲- «عرب» با ۱۰۰ چادر، ۳- «ایدروش» با ۶۶ چادر ساکن دره‌های گرگان و اطراف قره شیخ، ۴- قره بلخان به دو شاخه «یوخاری بویلی» با ۱۵۰ چادر و «اشاقه بوی لی» با ۱۶۵ چادر تقسیم می‌شوند و در دره‌های گرگان و نزدیکی قرن‌آباد به زندگی عشایری خود ادامه می‌دهند، ۵- «ارککلی» با ۱۲۲ چادر در نزدیکی علی چشمه، دوفرسنگی گرگان، ۶- «غای» که به (۱)- «سمک» با ۵۶ چادر، (۲)- «درای» با ۵۶ چادر، (۳)- «قرناس» با ۴۷ چادر و (۴)- «بوچیجه» با ۴۰ چادر تقسیم می‌شوند و در حوالی مشک عنبر و مرغزار ساکنند.

پ- «تکه» دارای اقامتگاههایی در کرانه دریا و استان استرآباد در ناحیه «آخال» در شرق عشق‌آباد و غرب قزل ریاط می‌باشد.

یک- «تکه آخال نشین»- عشیره‌های تکه آخال نشین متعلق به قبایل «اوتمش» و «تقتمیش» عبارتند از: ۱- «عشق‌آباد» با ۸۰۰ چادر، ۲- «گوشی» با ۴۰۰ چادر، ۳- «کوکچه» با ۵۰۰ چادر، ۴- «قبچاق» با ۳۰۰



چادر، ۵- «باقر» با ۷۰ چادر، ۶- «باباعرب» با ۴۰۰ چادر، ۷- «خرمن» با ۵۰ چادر، ۸- «کاریز» با ۵۰ چادر، ۹- «پاریز» با ۴۰ چادر، ۱۰- «اله وردی» با ۵۰ چادر، ۱۱- «نورقلعه» با ۱۵۰ چادر، ۱۲- «هری قلعه» با ۲۰۰ چادر، ۱۳- «کله جار» با ۱۰۰ چادر، ۱۴- «یوز مهین» با ۱۰۰ چادر، ۱۵- «ناوه» با ۱۰۰ چادر، ۱۶- «مهین» با ۴۰۰ چادر، ۱۷- «مورجیلی» با ۶۰ چادر، ۱۸- «کلاته ایشاباشی» با ۸۰ چادر، ۱۹- «کلاته» با ۶۰ چادر، ۲۰- «ینگی قلعه» با ۵۰ چادر، ۲۱- «آخال» با ۵۰۰ چادر، ۲۲- «آق تپه» با ۴۰۰ چادر، ۲۳- «گوک تپه» با ۴۰۰ چادر، ۲۴- «یاراجی» با ۳۵۰ چادر، ۲۵- «قراقان» با ۲۵۰ چادر، ۲۶- «دارون» با ۳۵۰ چادر، ۲۷- «برزنو» با ۳۰۰ چادر، ۲۸- «مونچه» با ۸۰ چادر، ۲۹- «سونچه» با ۸۰ چادر، ۳۰- «نخور» با ۳۰۰ چادر، ۳۱- «ارچمان» با ۴۰۰ چادر، ۳۲- «بام» با ۳۵۰ چادر، ۳۳- «بورمه» با ۳۵۰ چادر و ۳۴- «قرل ریاط» با ۴۰۰ چادر.

دو - اقوام «تکه قوم نشین»، ۱۲۵۰ چادر دارند.

کوکلانها جمعاً دارای ۲۵۵۰ چادر می‌باشند. سابقاً بر ۱۲۰۰۰ فامیل بودند اما جنگ با فیوه و یموت و لشکرکشی محمدشاه در سال ۱۸۳۶ تعداد آنها را کاهش داد.

«کوکلان» ها در نواحی بلوک کوهسار در استان استرآباد در کرانه‌های گرگان، گرم رود و غیره به زندگی عشایری خود ادامه می‌دهند. اراضی آنها بوسیله استحکامات قزوین، گنبد کاووس، دره گرم رود و همچنین یک رشته از کوهستان البرز از اراضی یموتها و متصرفات کردهای بجنورد و سمولگان جدا شده است.

«تکه‌ها» جمعاً ۱۱۹۶۰ چادر دارند.

سواران «کوکلان» ۱۲۷۵ و سواران «یموت» ۵۳۵۵ چادر دارند.

قبیله‌های ترکمن «چومور» و «چاروار»، «چالوار» یا «چورو» نیز نامیده می‌شوند. «چومور» به آن دسته از ترکمنهایی اطلاق می‌شود که دارای اقامتگاه ثابت می‌باشند و به زراعت و تجارت اشتغال دارند. آنها در مرز استان استرآباد واقع در گرگان زندگی می‌کنند و بهترین زمینهای زراعی را در اختیار دارند.

ایرانیان آنان را رعایای خود می‌دانند، اما قدرت آنها بیش از گرفتن مبلغ محدودی به عنوان باج بابت حق علف چر در اراضی و سرزمینهای ایران نیست، آن هم معمولاً بدون مشاجره انجام نمی‌پذیرد، زیرا معمولاً بدون آن که حتی ایرانیان اطلاع قبلی داشته باشند، حاکم استرآباد طی یک شبیخون نزدیکترین آبادی ترکمن نشین را چپاول می‌کند. اما به مجرد آن که از آنجا دور می‌شوند، ترکمنها به روستاهای ایرانی مجاور حمله‌ور شده، ایرانیان را به اسارت گرفته همراه با خود به دشت و به طور معمول به کرانه‌های اترک می‌برند. چنان که در زیر خواهیم دید:

«چورو» ها بین رودخانه‌های اترک و گرگان، با فاصله کمی از دریا زندگی می‌کنند و هیچ قدرت مافوقی را به رسمیت نمی‌شناسند. آنها از «چومور» ها ثروتمندترند و غالباً در روستاهای ایران و خلیج استرآباد دست به راهزنی می‌زنند. اما «چورو» های آرامش طلب گله‌هایی از شتر، اسب و گوسفند در اختیار دارند، در ایام بهار با احشام خود به «بلخان» نزدیک می‌شوند و تا پائیز در آنجا می‌مانند. اگر فردی از افراد «چورو» ها تمایلی به دزدی نداشته باشد به یک «چومور» تبدیل می‌شود. چومورها به مجرد این که به قدر کافی ثروتمند شدند به چومور تبدیل می‌شوند. چومورها ۶۴۵۰ و چوروها ۳۲۷۵ چادر دارند. قبیله‌های ترکمن مدام با یکدیگر در جنگ و ستیز به سر می‌برند و قدرت مافوقی برای خود نمی‌شناسند. از آنجا که آنها در آبادیهای مجزا زندگی می‌کنند، تنها در موارد معدودی از خانهای مافوق خود اطاعت می‌کنند. ریش سفیدان و «اون بیک» قاضی و پیشوای مذهبی قبیله می‌توانند نفوذ بیشتری بر افراد قبیله داشته باشند ولی قاضی کنونی قبیله که «تاخان قاضی» نام دارد به علت حرص و آرزوی بی‌عدالتی فراوان خود را منفور ساخته و قدرت و نفوذش را به کلی از دست داده است.

تداوم ستیز میان ایلات و قبایل، دشمنی آنها با ایرانیان و آرزوی عدم وابستگی به حاکم استرآباد، ترکمنها را در موقعیتی خاص قرار داده است و بیشتر در این تردید به سر می‌برند که کدام یک را بر دیگری ترجیح دهند. ایرانیان را بر روسها یا روسها را بر ایرانیان. اما ایرانیان برای آن که ترکمنها را

وابسته به خود نگاهدارند، به دفعات علیه آنها لشکر کشیهایی می‌کنند که بیشتر شبیه نمایشهای توخالی تا لشکرکشی نظامی‌اند و به نتیجه‌ای هم نمی‌رسند. در اینجا مایلم برای نشان دادن نحوه این لشکر کشیها به عنوان مثال لشکرکشی جعفرقلی خان حاکم استرآباد را که به ایلخانی معروف است حکایت کنم:

جعفرقلی خان در سال ۱۸۵۶ میلادی به عنوان حاکم استرآباد اعزام شد. وی کردتبار و از آن رو چندان مورد قبول ایرانیان نبود. برعکس ترکمنها از آن شاد بودند که حکومت استرآباد، نه به یک ایرانی و نه به فردی از خاندان قاجار، بلکه به یک کرد سپرده شده بود. می‌گویند ایلخانی سابقاً در شورش یک مدعی سلطنت به نام (سالاربن اسعدالدوله) در خراسان شرکت جسته و پس از سرکوبی این شورش مدتی در دژ ترکمنی «قره قلعه» پنهان شده، سپس به عنوان نادم به حضور شاه رسیده و مورد عفو قرار گرفته است. ایلخانی به مجرد ورود به استرآباد برای نشان دادن سعی و کوشش خود چندین بار با کمک یک گروه کرد تابع خود به بهانه مالیات گیری به ترکمنها حمله کرد. و چون به طوری که می‌گفت ممکن بود ایرانیها، ترکمنها را از قصد او آگاه سازند، عملیات خود را از آنها پنهان نگاه می‌داشت و از این رو ترجیح می‌داد شبانه از شهر خارج شود و پیش از آن کلیه ایرانیان را که در مسیر حرکت او بودند به وسیله کردهای وفادار به خود دستگیر می‌کرد، تا هیچکس متوجه نشود که وی به کدام سو حرکت خواهد کرد. این موضوع فقط در دومین یا سومین روز بازگشت وی آشکار می‌شد. وی همواره به عنوان فاتح باز می‌گشت و تعدادی اسیر نیز همراه می‌آورد. اسیرانی که بیشتر آنها زن و دختر بودند.

معروفترین لشکرکشی وی در پنجم سپتامبر ۱۸۵۷ میلادی علیه ترکمنهای یموت، طایفه جعفربای و آتابای روی داد که طی آن توانست ۳۰۰ اسیر که بیشتر دختر بودند همراه بیاورد، و برای مبادله آنها ترکمنها مدت‌های مدید به استرآباد می‌آمدند. ایلخانی به سبب لشکر کشیهای مشابه در مدت کوتاهی معروفیت یافت. لکن به تهران اطلاع رسید که چندین هزار فامیل ترکمن که از پنجاه سال پیش برای رهایی از فشار و ستمگری ایرانیان به خیمه مهاجرت کرده بودند شروع به بازگشت به اقامتگاههای سابق خود مخصوصاً در

جلگه‌های حاصلخیز کرانه رود «سوند» از شاخه‌های اترک و همچنین قلعه نیمه ویران «قره قلعه» کردند که در گذشته متعلق به آنها بود و مجدداً آن را متصرف شده‌اند. حکومت تهران به وی مظنون شد زیرا به نظر می‌رسید که وی می‌خواهد بدینوسیله و در صورت شورش، حکومت را برای خود تضمین کرده باشد. از این رو وی فرمانی مبنی براین که ترکمنها را از جلگه «سوند» و «قره قلعه» بیرون براند دریافت کرد. ایلخانی به هیچوجه مایل به جنگ با ترکمنها نبود، بدین سبب به آنان پیشنهاد کرد جای دیگری را برای سکونت خود برگزینند. و در پی آن دوهزار خانوار از طریق سوند به دره «چالویر» که به رودخانه اترک نزدیکتر بود نقل مکان کردند. شش هزار خانوار باقیمانده به سرکردگی «آقامحمدسردار» حاضر به ترک محل سکونت خود نشدند و بدین سبب ایلخانی آغاز به گردآوری سپاه کرد. سربازگیری که با مشکلات بسیار و پایان ناپذیر همراه بود حدود دو ماه به درازا کشید، زیرا ایرانیان به انحاء متفاوت می‌کوشیدند از رفتن به خدمت سرباز زنند، بدین منظور یا به داخل جنگلها می‌گریختند و یا آن که به گونه‌ای دیگر پنهان می‌شدند. بدین ترتیب تنها امکان به خدمت گرفتن کسانی وجود داشت که به طور غیر منتظره دستگیر می‌شدند. جستجو در داخل جنگلها غالباً بی نتیجه بود. با این حال سپاهی مرکب از پنجهزار نفر گردآوری شد و در ۲۱ نوامبر ۱۸۵۷ حاکم استرآباد وارد نبرد شد. توپخانه مرکب از سه توپ نیمه شکسته بود. فرماندهی قشون را خان، عبدالله خان میر پنج (فرمانده پنجهزار نفر) ملقب به صارم الدوله (شمشیردوست) و سرهنگ رضاقلی خان افشار داشتند. قشون با نهایت کندی پیشروی می‌کرد. هنگامی که به دشت «سوتلر»<sup>۵۲</sup> حدود هشت فرسنگی قره‌قلعه رسیدند ایلخانی چند روزی در آنجا اطراق کرد. وی در آنجا تنی چند از سران قبیله‌های ترکمن را به حضور پذیرفت. اینان به عنوان نماینده ترکمنها تقاضا داشتند تا بهار آینده مجاز باشند در جلگه سوند بمانند. ایلخانی درخواست آنان را رد کرد. از این وقت ترکمنهای قبایل یموت و تکه،

جعفربای، آتابای و دیگران که در دشت یا جلگه‌های نزدیک استرآباد ساکن بودند به تحریک پیشوای مذهبی خود به نام «تاخان قاضی» به کمک قره قلعه شتافتند. ایلخانی مجبور شد علیه دشمن دست به حمله بزند. دشمنی که از لحاظ تعداد و شجاعت به مراتب از او برتر بود، چنان که پایان خوش این لشکرکشی مورد تردید بود، به ویژه آن که به هر حال ممکن بود ارتش ایران در اولین برخورد با دشمن راه فرار در پیش گیرد.

هنوز ایلخانی استرآباد را ترک نکرده بود که قبایل ترکمن همسایه به دهات اطراف حمله ور شدند و تعداد زیادی زندانی با خود بردند، زیرا آنها می‌دانستند که حاکم، شهر را بدون هیچگونه تدابیر حفاظتی رها کرده است. گروه‌های نسبتاً عظیمی غالباً تا نزدیکی شهر پیش می‌آمدند و به محض نزدیک شدن آنها به شهر دروازه‌ها را محکم می‌بستند. با وجود آن که چاهارها از سوی ایلخانی به استرآباد می‌آمدند و اخباری می‌آوردند که ترکمنها از اینجا و آنجا فرار کرده‌اند. ساکنان این اخبار تازه را فقط به ظاهر می‌پذیرفتند و مدام در ترس و وحشت بسر می‌بردند. به ویژه پس از آن که اطلاع حاصل کردند که ترکمنهای قبیله جعفربای شاهزاده‌ای به نام ابراهیم میرزا را با هشت نوکر که از نزد ایلخانی باز می‌گشت در جلگه «دوکابران»<sup>۵۳</sup> پنج فرسنگی استرآباد در بیلاق کتول در اسارت خود داشتند.

آخوند ملارضا، مجتهد استرآباد که بین مردم از نفوذ زیادی برخوردار بود لشکری از کسبه، پیشه‌وران و دیگران تشکیل داد و خود در رأس آنها به ترکمنها حمله ور شد. اما این لشکر کشیها تقریباً بدون نتیجه بود، زیرا ترکمنها تقریباً تمام لشکر کشیهای خود را شبانه انجام می‌دادند، روستایی را ویران می‌کردند، دستگیرشدگان را با خود می‌بردند، و شب بعد دوباره به طور غیر منتظره روستای دیگری را مورد حمله قرار می‌دادند.

سرانجام حاکم استرآباد به قره قلعه که در اشغال ترکمنها بود رسید. وی روبروی قلعه، در یک بلندی متوقف شد. اما می‌گویند قلعه از آنجا در تیررس

گلوله‌های توپ نبود. جنگ به زودی پایان پذیرفت و چنانچه بتوان شایعات را پذیرفت و باور کرد پایان شگفتی داشت. یک روز صبح به طور غیرمنتظره متوجه شدند که یکی از توپهای آنها روی دیوار قلعه قرار گرفته است، بدون آن که معلوم باشد چگونه به آنجا حمل شده است. پس از آن ترکمنها قلعه را ترک کردند و توپ در آنجا ماند. اما به تهران گزارش شد که ترکمنها به انقیاد در آمدند. حاکم دوباره به استرآباد بازگشت و به مجرد حرکت وی، همان ترکمنها دوباره قره قلعه را اشغال کردند. با وجود این یموتیها از فشارهای تحمل ناپذیر ایلخانی به تهران شکایت کردند و ضمن ابراز فرمانبرداری صادقانه خود از شاه تقاضا کردند حاکم دیگری برای آنها بفرستد.<sup>۵۴</sup>

تمایل به تحت‌الحمایگی روسها، در سال ۱۷۸۲ و به هنگامی قوت گرفت که «کنت ویونویچ»<sup>۵۵</sup> همراه با ناوگان خود وارد استرآباد شد و دژ «گری دوگون»<sup>۵۶</sup> را در نزدیکی گز بنا نهاد. ترکمنها از این زمان به بعد، بیش از یک بار تمایل خود را به روسها آشکار ساختند. در سال ۱۸۲۶ طی جنگ ایران، ترکمنها به مجرد مشاهده وسائط نقلیه روسی، کشتی «موراوی»<sup>۵۷</sup> کشتی بادی بادکوبه، کشتی حمل و نقل «جایک»<sup>۵۸</sup> و غیره در خلیج استرآباد، به نوبه خود تحت فرماندهی «خیاط خان»<sup>۵۹</sup> (یا حیات خان) از قبیلۀ «کور» برعلیه ایرانیان به جنگ برخاستند. ۳۰۰ نفر از ترکمنهای حسنقلی که در پنج قایق بودند، نخست در شبه جزیره پوتمکین، سپس در «قره تپه»، فرح آباد و جز آن پیاده شدند و با ۲۰۰ رأس گاو، یک گله اسب متعلق به شاه و تعداد

۵۴ - جعفرقلی خان بعد در يك لشکرکشی برعلیه ترکمنها، در روستایی در راه شاهرود درگذشت. گویند برادرش وی را مسموم کرد.

55 - Graf Wionowitsch

56 - Gerei Duguen

57 - Murawei

58 - Jaik

۵۹ - چندین تن از اعضاء خاندان خیاط خان به روسیه مهاجرت کردند و به هزینه دربار پرورش یافتند. برادر جوانتر وی ادنا محمد (Adna Mohammad) و پسرش نظر محمد با درجه سروانی در ستاد سواره نظام هنگ کارل فردیناند اطریشی خدمت می‌کردند.